۷۴۰
۹۰۲

عبدالرحمان ~~طالب~~ ایکی
عدد اوراق یکیوز

(مجموعۂ رفعات شرعی)

F 1622
9350



بیك طقسان اوچ سنه سی شعبانك
خزینه دن جهر هابونه ویریلن مقتول
مرتعدر

نود و دو ورق



İSTANBUL ÜNİVERSİTESİ



ای نام تو دیباچهٔ دیوان کمال • در کنه کمالت نرسد هیچ زوال

در پیاچت عزّت و جلالت جو قلم • پیرگشته جهانیان زهی عزّ و جلال

حمداً لکَ یا ذَا المجدِ وَ المعالی • ولکَ الشکرِ صاحِبَ الکبریاءِ وَ المعالی

زهی از رشحِ کلکت گوهربار • در نثارت گلستان جهان تابان • واز زمزمهٔ

اقلام دلپذیرت دبستان دوران پرآوازه • بچون خط دلفریب صفحات

جمال تو آرایی • وحرف صبر و شکیب از لوح خواطر اهل حال تو زدایی

بخط و خال حور آرایی • از دلم حرف صبر بزدایی

کشته تن را توان و دلرا قوت • ناسخ نسخِ نسخهٔ یاقوت

مثلثات اربع که در دفاتر خواطر مثبت است پست ثلثی از آثار جود پست

و توقیع نامهٔ مهر سپهر خضرایی که در مرقعات ضمایر محققیست ریحان ناض

وجود تو • خدشاهد دین را از خط غبار آب روی زیبای تو دیبست •

و دیدهٔ عین الیقین را بنقطهٔ مردمک آثار پیرهٔ پنیایی تو پرکشت • مرقع

سماوات رقعهٔ ارتفاع ارقام پست • و مصنف موجودات

نسخهٔ از یغیم انعام تو نظم ای موجد این مرقع طرفه رقم

از کلک تو یک رقم بود لوح و قلم • بر صفحه کن کلک تو نهاده قدم

عالم بوجود آید از کتم عدم • نامهٔ انشاء انسانی که خلق الانسان علمه

البیان از کمالات اکرامت نشانیست • و علم بالقلم علم

الانسان ما لم یعلم از تعلیم خانهٔ اقلامت تعلیقه • اگر نه نسخهٔ مهرت علاقه

شکیبایی کردد • نسخ تعلیق نسخهٔ رعنایی شود و اگر کلک تصویرت

بر لوح وجود قدم نهد • قلم وجود قدم از خیز عدم بر ندارد

ای ز بود تو عالمی را بود • کیست غیر از تو موجد و موجود

هر کجا بنگرم تویی منظور • هر طرف رو کنم تویی مشهود

هر طرف شاهدی بجلوهٔ ناز • تو مشاهد شده بچشم شهود

و درود نامعدود بر صدر دیوان رسالت • و بدر آسمان جلالت

مطلع دیوان هستی • و فهرست مجموعهٔ خدا پرستی • صاحب

المجد و العلی محمد المصطفی • و علی المرتضی • و بر آل و اخفاد امجاد ایشان که پیشوایان

مسالک دین • و ذابیان مذاهب یقین اند • صلی الله علیه و آله الطیبین

المعصومین الطیبین المهدیین الی یوم الدین • اما بعد • چنین گوید راوی این روایت

عفی الله عنه که آمرترین این مرقع نامی • و باعث ترتیب این مجموعهٔ سامی • عالیحضرت

سلطنت مآب حشمت مناب شوکت ایاب ایالت و حکومت دثار

سعادت واقبال امار خلیفة الخلفاء البکار شاه قلی خلیفه مهردار

که علی الدوام والاپیوسته از خاطر آن عالیحضرت متوجه جمع خطوط که از آثار

کلک کوهربار آپیادان روزگار باشد می بوده تا انکه این صورت

برمرات ضمیر انور وآئینه مهر کستر عکس انداخته شعشعه اقتاب عنایت ولمعه

انوار مرحمت شاهی ظل آلهی فرمان الملک والیطن عون الاسلام

والمسلمین ناصب رایات العدل والاحسان قامع بنیان الظلم والطغیان

ناصر الضعفاء والمساکین ممهد قواعد ملت سید المرسلین مرشد

الخلق الی طریق القویم مهتدی الی صراط المستقیم مقوی شریعه غراء

البنوی ومشید احکام الزهراء المصطفوی شاه طهماسب کز تجلی رای

رای ورایت رای مهرارایی • مهر در ظل رایتش مشهور

همچو او مشتهر بظل خدای • قهر او آشیست جان افروز

لطفش آب حیات جان افزایی • عدل او بادپای عالم گرد

حکم او توسن جهان پیمایی • مهر از بهر پاس او در حرخ

چرخ از بهر انجذ متش ربایی • سلطان السادات والنقبا مربی

الفضلاء والاتقیا خلد الله ملکه وسلطانه وابد فی الخافقین بره واحسانه

پرتو عاطفت بر ساحت احوال آن عالیحضرت افکنده قطعه وتصویری

چند بی مانند شفقت نمود وبترتیب آن اشارت فرمود لاجرم از توجه

رای عالم آرایش مرقعی ترتیب وتزئین یافت که مصدق مقال مذ اشهاب

ثاقب است • ومصداق اقوال وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ

مصباح خلوت سرای انس لمعه نور اوست • وچراغ مجلس فر وقدرش

از تجلی حضور او مخدرات حجره نظم اسپت که بمشاطگی کلک تقدیر آراسته

فلاجرم خوض در تعریف وشروع در توصیف آن متعسر ومتعذر می نماید

علی الخصوص که ورق اوّل ان گلشن معنی مجلی بزیور جمال از خط ان پادشاه

خطه کمال و این طل عرصه غرو جلال یافته • رواجی کز و یافت تیغ و قلم

زر ستم نیاید زیاقوت هم • انکه ایجاد لوح و قلم منوط بوجود کمال اوست

وبنیاد این صحیفه زپار قم موقوف لطف شامل او • نظم

جبذا ای قلم طرفه رقم • که زدی در ره اقبال قدم

رقم طل برخ نور زدیی • مسک بر صفحه کافور زدی

بغبار خط مشکین آثار • بردی از خاطر احباب غبار

برپمن سنبل تر ریخته • سنبل و گل بهم آمیخته

دانم این غالیه سایت از چیست • این همه روح فزایت از چیست

نامداری تو از نامه کیست • کوهر افشانیت از خامه کیست

این شرف از ابر کلک شهپست • کش فلک قبه از بار کهپست

شاه دریاکف والاگوهر • درِ بحرِ هنر و بحرِ هنر

شاه بصیناعلم عالم رایی • رای او رایت کیتی آرایی

عدل او پایهٔ اقبال فکن • طایر ظلم از و بال فکن

دست او فاتح ابواب کرام • کف او ضامن ارزاق انام

شهریاری که بود زیر نگین • همچو مهرش همهٔ روی زمین

حد من نیست دعایش گفتن • گو مدح و ثنایش سفتن

لیک از انجا که بود حرف انام • برد عاینک بود خیم کلام

یارب این شاه سپهر آیین را • شاه باعزت با تمکین را

هست تا بر ورق چرخ رقم • رقم هستی این لوح و قلم

باد در زیر قلم ایامش

ثبت بر لوحهٔ هستی نامش

چون قامت تو نیست عارض چون عارض تو نیست چشمه
چون قامت تو نیست عارض چون عارض تو نیست نرگس
چون قامت تو نیست سرو چون سرو تو نیست سیمین
چون قامت تو نیست تو را تا نیم کشیده
چون عارض تو نیست ترا تا نیم کشیده
چون قامت تو نیست ترا تا نیم کشیده

شاه محمود

ای لطف تو تمنای هر گدا
پیش کرم و لطف تو تا شه یکی
گر تو کنی عالمی عرض کنند
در پی تو تا کرد دل هر یکی

پیش کرم و لطف تو تا شه یکی

سوالعنبر

سایه یزدان فروز شید سپهر سلطنت
خان پسری ابنت خاقان اسکندر جناب
آتش غم جرم او بود دلی آب روی
خاک مسکنم و دنگ و آب دروغ شتاب

شبانروز برفتند واز مهراوران بگذشتند وقطعا ازیشان اثر ندیدند وبعد ازان بازگشتند وصورت
بتعجیل رفتن ایشان را بعرض همایون رسانیدند چون امیر بزرگ دانست که ایشان رفته اند وبدیشان
نمی توان رسیدن ودر عقب رفتن را علی جده ترتیبی می بایست کردن حالا آزادر توقف داشت ونیز
نخواست که این لشکر جمع شده را ضایع گذارد وکاری ناکرده طرخانیشی فرماید جه ازیکساله روشش ماهه
راه آمده بودند اول فرمود تا چهارپایان فربه را احتیاط کنند ونیکو بنگرند نگاه کردند وتفصیل آوردند
سرمردی را مقرر شد که با دو اسپ فربه ویک شتر روان شوند وقریب صد هزار سوار بدین طرق
برداشته درمیان منوپستان فرو رفت ودنبال قمرالدین کرد که بنیاد این همه فتنها وتشویشها او بود و
امیرزاده جوانبخت را فرمود تا با قوشون خانه بجکان وقبجاجیان بازگردد وخراسانرا از لشکریان
یاغی مستخلص گرداند ودهم ربیع الاول امیر بزرگ با آن لشکر گران دربیابان نشست وامیرزاده باز
گشت جنانچه تفصیل باید وامیر بزرگ شش ماه راه برفت وسرکیا یاغی داشت دنبال کرد واز ایشان بسیار
بگشت وبسیار خرابی کرد وتا کنار آب ارتیس درنگ نکرد وتمام آن بیابان پانصد فرسنگ در پانصد
فرسنگ زیر وبالا کوه ودشت بگشت وآنچه بتوانست هیچ باقی نگذاشت وقمرالدین با اتباع دانست
بود نه که امیر بزرگ از عقب ایشان خواهد آمدن از ریگذر سپیل بلا ریگ رفته بودند وتا نزدیک
ممالک ختای درون رفته ودرمیان لشکر گرانی بدان مرتبه رسید که یکمن آرد بوزن سمرقند بدو پت
دینار شد جنانچه یکمن شرع که دویست وچهل مثقال باشد بده مثقال نقره بخریدند وچیزها را بدین قیاس
توان کردن تا اواسط رمضان المبارک بازگشت وبدارالملک سمرقند آمد وبسلامتی وصحت وظفر
روی مبارک فرزندان را بدید ودل وجان خلایق جون گل بشکفت وشکر باگزاردند


بخندید و نرم نرم می نالید بوی اواز او بشنید ملک را خبر کرد ملک
زاغ گفت که جون شما او شیخون کردید ملک ما را خواند و گفت جه می بینی


ای وفایی کن و رایی کن
فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن
باگی اخر غدایم نمایی کمن
فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن
تمام شد قسم عمر و حسن کداه
و حسن تیسر و والسلم علی محمد و آله اجمعین





لعمرك الهجو مجوبة ولكنما هجو العمر الشرا



سنه خمس وعشرین واربعمایه از عالم رفته اند زمان سلطنت سلطان مسعود بن سلطان
محمود پسر سبکتکین و قرایشان در خرقانیست
راکب براق برق تیز سلطان ابوسعید ابوالخیر بسیار بزرگ بوده اند و ریاضات
ومجاهدات در دشت خاوران بسی کشیده اند و دران بیابان رباعیات بسیار
فرموده اند واین رباعی ازان جمله است

اندر همه دشت خاوران سنگی نیست کز خون دل دیده بروی رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ ونیکی نیست کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست

در شهر نیشابور از مردم اصیل انجا جوانی بغایت مشکل وبسیار خوش فهم منظور نظران
حضرت گشته ومکنده عشق ان حضرت در کردن او افتاده وانجذاب تمام حاصل
شده آمده وسر برآستان نهاده واستدعا نموده که در سلک سایر بندگان
انخراط یابد قبول نمی فرموده اند الحاح او از حد متجاوز نشده فرموده که مادام که
شانه در روی تو بند نشود تو در منزل درویشان راه نداری واز شرط محبت
نیست که روا داریم که ترا بسبب درویشان سنجی باید شیند و طعنی باید کشید
آن جوان از بازار شانهٔ نوی خریده وجان در روی خود خلانیده
که در پوست وگوشت روی او بند شده حضرت شیخ را بسبب مشابهٔ

دوش دلهای رهسان سوخت بر من همچو شمع — جون شد ندا کز سوز گریه نهان من

بعد ازین شب بر درت آسوده خواهم ناله کرد — تا سکانت را نباشد ناله از افغان من

اگر زیر و زبر شد ذکر می شو محالیست این — که یاد آید کنی خورشید را از بی سروپای

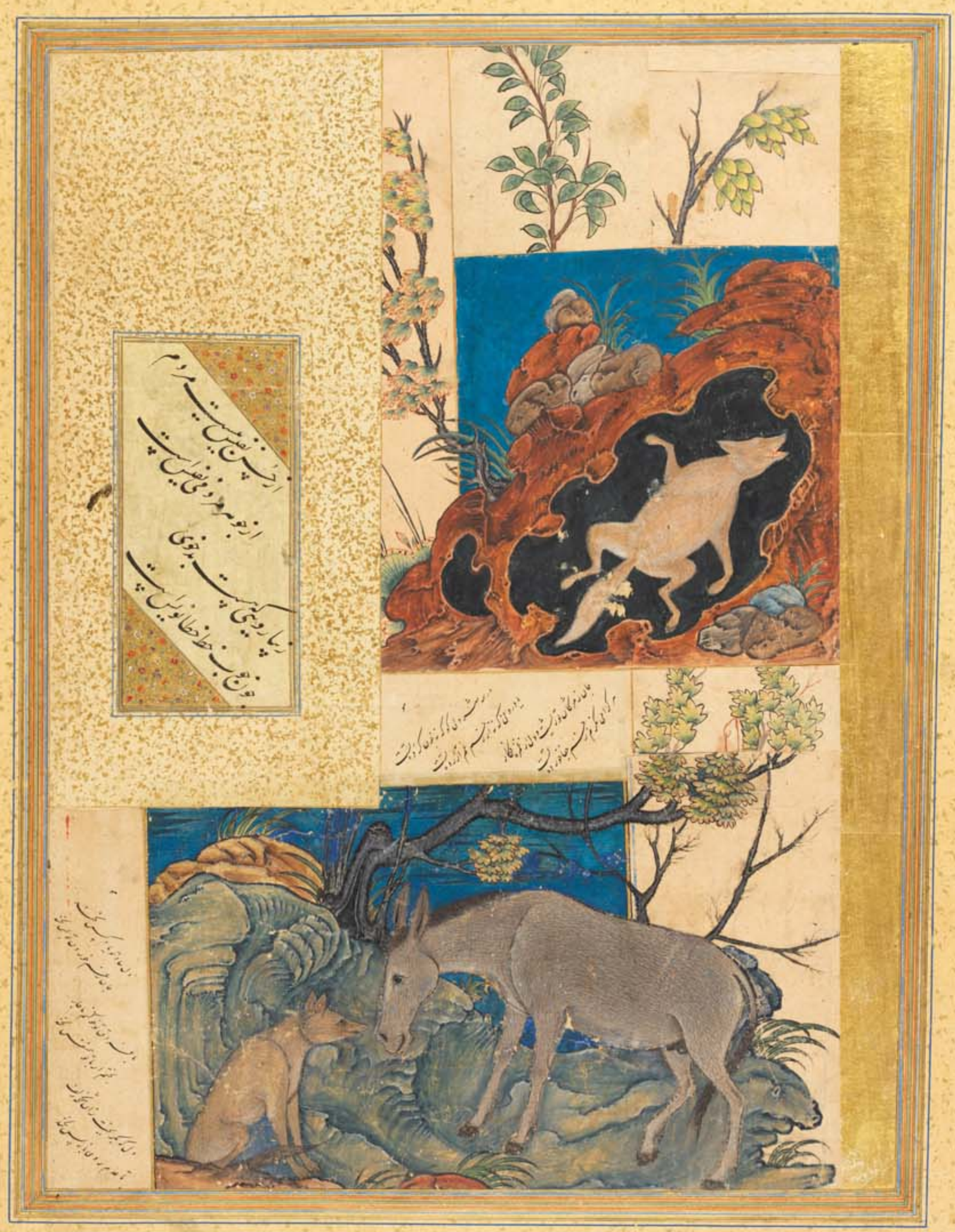
بکاب خام سوزم را حریفی چاشنی داند
که از سوز جگر وقتی حومن نخست سودایی





ومن كلامه الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا





قال الامام اهمام العالم في

داشته وشرابهای گران در ایشان بیموده تا مرد و مست شدند و در کشتند جون مرد





ای از تو ربوده جانهای من — سودای پر خیالهای من
روشن بودت که حال من چیست — در آینهٔ خیال من کیست
موفق رفیق حال من کن — در دُر صدف خیال من کن
تا هر چه ز روی حال گویم — آمیخته خیال گویم
حال نو و حالت نوم بخش — شیرینی شعر خرمم بخش
آسوده دلی ز همدرم ده — شایسته کوشکوهرم ده
کوهم معرفت مدارم — تا نام بعاریی برآرم
در صبح هدایتم صفا ده — گویایی نعت مصطفی ده

آن پیش رو بساط لولاک — آن گرده گذرگوی افلاک
آن گوکب برسپهر برده — آن گویی زمانه و مهر برده
هم سیر به و پستاره کرده — هم گوی قمر دو پاره کرده

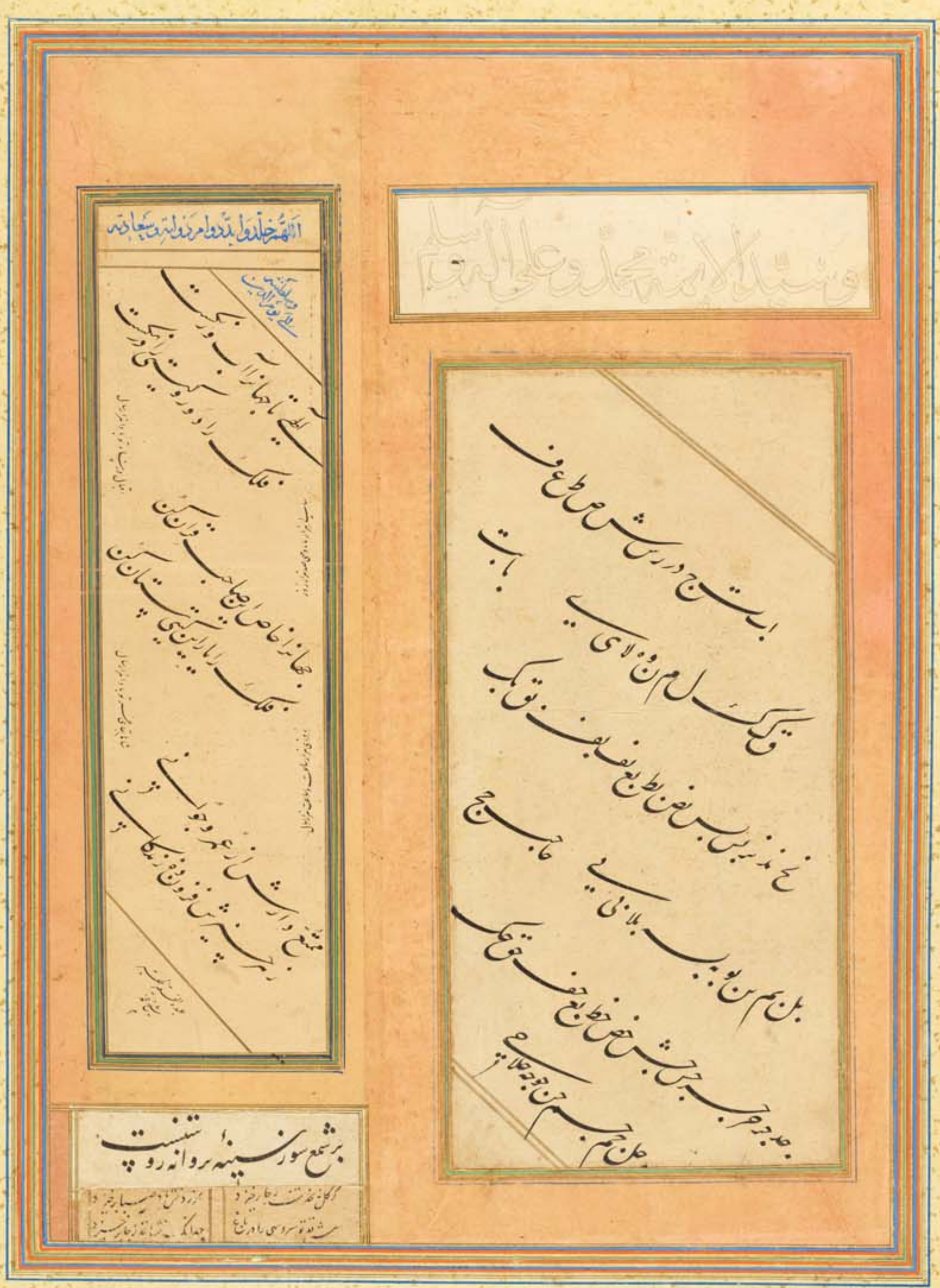
بسم الله الرحمن الرحیم

این مختصریست در بیان علم قیافت و حلیه و طاسر
صورت انسان که هر عضوی دلیل چه صفت است
سر بزرگ دلیل همت عالیست ❁ سر خورد دلیل
بی خردیست ❁ موی درشت دلیل شجاعت است
دلیل جبن است و ترسندگی ❁ دلیل اعتدالست
در صفات ❁ بر سر دلیل کثافتست ❁ بر پشت
دلیل شهوت است ❁ بر شانها و گردن دلیل
شجاعتست ❁ بر شکم و سینه دلیل ملامت است

گردن ماه دلیل مکر و خباثت است سنبلم کوچک
دلیل عقل و فهم است پشت راست دلیل خلق نکوست
کتف غیده دلیل فکر و لطافت است کتف باریک دلیل قلت
عقل است درازی بینی دلیل عطا و حب جاه است
پاهای معتدل در کوتاهی و درازی دلیل شجاعت و فصاحت
وسخاوت است انگشت دراز دلیل فهم تیز است انگشت کوتاه
دلیل فهم کند است کف انگشتان نرم دلیل عقل است
بغایت مبارک و پسندیده است باید که صاحب قیافت
احتیاط بلیغ در تشخیص کیفیت هر عضوی بر خویش واجب داند
تا مغالطه واقع نشود و شاید که یک عضو دلیل حماقت بود

یا دو عضو یا پیشتر دلیل عقل بود ان زمان حکم کند بر عقل از بهر انکه
یک دلیل عقل با یک دلیل حماقت مقاومت نمود یک
دلیل عقل باقی ماند بموجب ان الحسنات یذهبن السیات
حاصیت خود مید هد و موجب رجحان عقل میشود و باید
ادلهٔ صور اشکال را برین قیاس باید نمود چون محقق است
که صور و اشکال دلیل هنر و خصال پسندیده و ناپسندیده است
پس بر مذمت سمت تسلط یابد و امراء قابل عادل واجب و لازم است
تا قابلیت و استعداد هر کس معلوم نموده بهر کدام از خواص و عوام
اشغال و اعمال مناسب فرمایند توفیق رفیق باد بمحمد و آله

العبد الفقیر محمد ابراهیم المهندس فی شهور سنه عشر و تسعمائه





شنیدم که وقتی سحرگاه عید زکرما به آمد برون با بزید

محنت قرب زبعد افزونست جگر از سپیت قرم خونست

ح بسیار بزرگ دلیل تلبر است محاسن نوع دل

و تمکین است محاسن تنگ دلیل فهم و لطافت طبع است محاسن

بسیار موی دلیل طبع غلیظ است موی جعد پسندیده است

روی پر گوشت دلیل کاهلی است روی بسیار کرد دلیل جهل است

روی بسیار بزرگ دلیل کاهلی است روی ریش دلیل خلق بد است

و افعال ناپسندیده گوش بزرگ دلیل تندی و تیزی و درازی

عمر است گوش خرد دلیل خساست و بدفعلی است صورتی

صورتی که مانند صورت مستان باشد دلیل زشتی و غفلت است

قد بلند دلیل ساده مزاجی و مبارکیست ولیکن از غفلتی خالی نیست

قد میانه دلیل حکمت و نهایت و اعتدال است در او صاف باطنی

قد کوتاه دلیل کینه کرشمه و عداوت و فتنه انگیزیست

اوار باریک دلیل اخلاق حمیده پاست اوار زبان دلیل تکبر است بزودی

بلند سخن گفتن دلیل شتاب زدگی و بد خلقی و غضب است

نفس دراز دلیل همت بلند است نفس کوتاه دلیل ضعف

باطن است اوار خمارش دلیل قلت عقل است گوشت نرم دلیل قوت

فهم و لطافت طبع است گوشت سخت دلیل قوت تن و غلظت

طبع و ضعف فهم است بسیار خندیدن دلیل مخالفت و راضی

ناشدن بکارهای مردم خندیدن بامبالغه دلیل اندکی

شرمی و سفاهت است بتبسم دلیل حیاست و خلق نیکو

سرعت در سخن و باقی حرکات دلیل فهم پرسیدن و سکوت کردن کوتاه

İSTANBUL ÜNİVERSİTESİ

توکلت علی الله

به‌یزدان گر توکل می‌کنی در نیک و در بد هم
مدار از کس امید نیک و بد جز ایزد هم

کتبه محمد یوسف



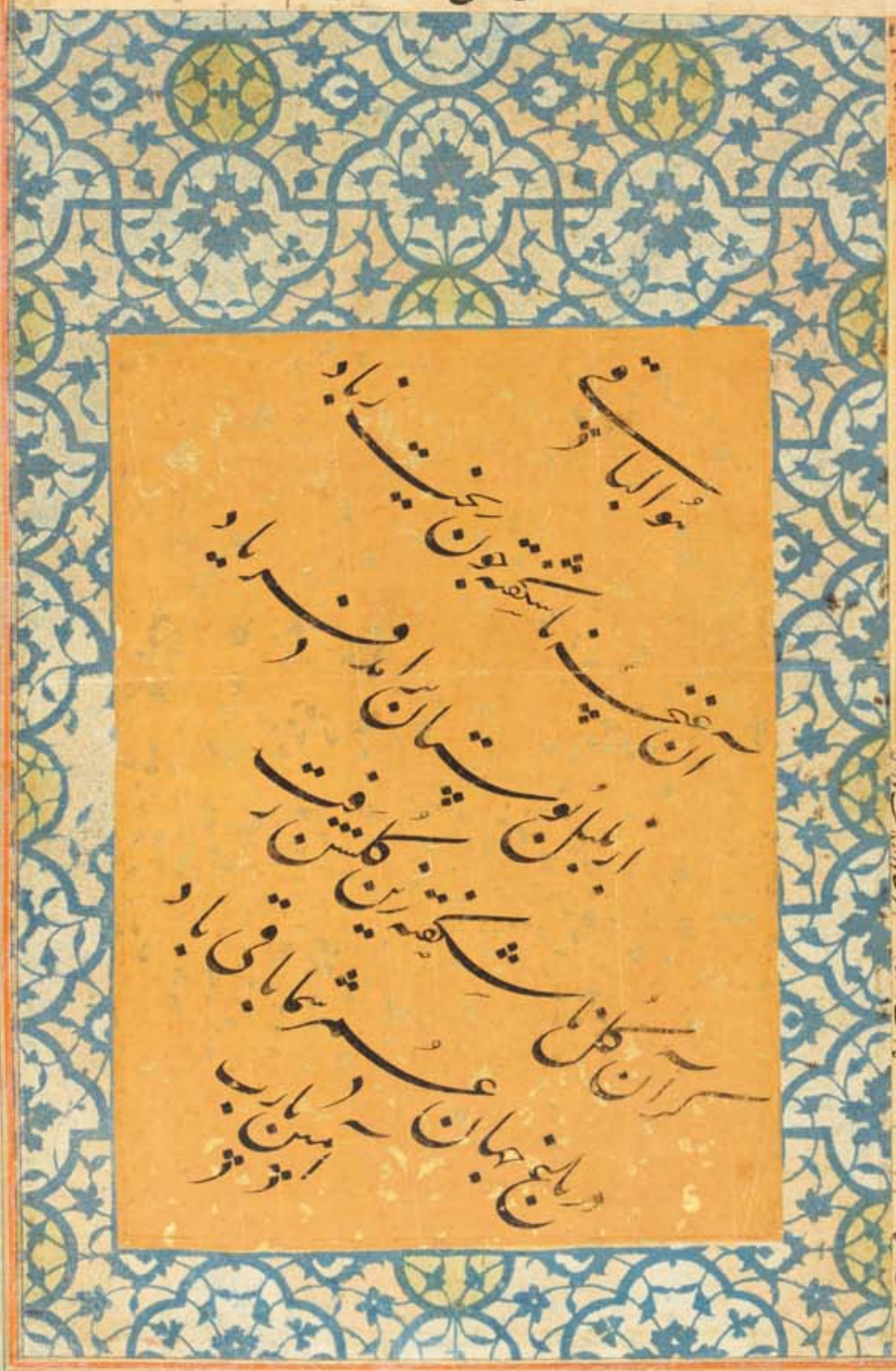
بود ار باغ حیا عارض او کلبرگی — که برش برگ گل از شرم شدی غرق عرق — حلمش آن نوع که گر کوه شدی حایل ان

دامن و جیب وی از بار گران کشتی شق — وآن خورشید فلک ولایت — وپلطان جلالش هدایت — کارگر از معرکه لافتی

در شاهوار صدف بل اتی مظهر سرنادعلیاً مظهر العجایب — یاری دهنده تجده عونا لک فی النوایب

آنکه تیغ قهر اگر بپستی سر کفار را — از سواد کفر افکندی ظلمات عدم — واگه گر کلک گهربارش بخشش آمدی — یافتی هر لحظه فیض از مبدأ لوح و قلم

آنکه زبان سحر پایان مدحت طراز — اگر در وصف غرایب آیاتش از مطلع صبح ازل — تا مقطع شام ابد نکته راند — از صد هزاریکی را













ایم نیکو ترسنک بشت برفوز باز کشت ومنح مراد وحصول غرض وایق شد وبوزنه



ودر زیر ان درخت سنک بشتی بود کی بسایه ان استراحتی ما








جمع شدند وحجام را بقاضی بردند قاضی پرسید کی نے کاهی طامر وحجتی معلوم مسله کرد

صد شکر که یافت این مرقع اتمام وز دولت شاه دین بذرقه انجام

تا هست مرقع سپهر ازنه و مهر منظور نظر مرقعت باد مدام

تعالی الله چه زیبا مرقعی یافته اتمام وجه رعنا اورا فی مذرقه انجام که اگر رشک طبقات
مجسمی
سبع سموات طباقا کویمش رواست واگر غیرت خط جمع فرشته و خیل ملک

خواهش نزا وچون حسب الفرمان بادشاه کامکار عالی تبار وخسرو عالیجاه

معدلت شعار رافع اعلام عدل واحسان قامع بنیان ظلم وطغیان متبحه الایمه المعصومین

خلاصه اولاد سید المرسلین ای قبله اقبال جهان خاک درت
















بهتر نکرست هوذه با خود بوستر جهاز مارزید کی شوار شوراخ بروون کداسته

وهو السلطان العادل المطاع والخاقان الفاضل واجب



الا بتیغ کدار الامعد لشکش دمرجوبیار رجداول اسلام جهان نیافت ✿ جیاض ریاض دار الخلد دین
جو مورد سازیان ان الابرار لفی نعیم کان مزاجها کافورا کردید و بانجاب مکرمش
برنخجار احسان برکشت زار زمن الازار امان وایقان دزاف انی نقرمود ✿ حرآثار مزارع الدنیا
مزرعة الآخرة زاانرخرمن سعادت خوشه مرادی نرسید ✿ سکندر جهانی که

اکر نه قاف قدرتش جهان عدل را واسطه حمایت آمدی یاجوج

ظلم وستم عجه شداد بغارب ملک بقا کشادی ✿ سلیمان زکای کاکزه کوه کران سنبل
وقارش ارابطه استقامت عالم کسستی ✿ ازشرم رخش کردون سپرش زلله دراه کان عالم افتادی

کر بستی جون سکندر حفظ او مدی ز عدل
ضبط عدل او نشد مانع وزنه باد تفرقه

زحمه کردی دزبای دهر تاجوج سم
جون بنات النعش سازد دور زرین راهم

خاصیت هشتبهشت است ❁ وکلش از مرز ارسوادیخت محالفان دولتش ظلمت کشت ❁

ریاض کلشن جاه وبست آن تخت اعلی
کراب زندکی نشو ونما دیدست اشجارش

عجب باغی که دروی جلوه گر بینی تعالی را
که هست اضعاف شاخ وعدد برگ فکوفش

صف آرای انی جاعلک للناس اماما عالی مقام حسنت مستقرا ومقاما محمد دولت

حضرت سید المرسلین مروج مذهب سنیه ائمه

معصومین ❁ مظهر لطف ان الله لطیف بعباده مطرح تایید والله یؤید بنصره

رفیع المکان ورفعناه مکانا علیا عالی شان ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم

لسان صدق علیا مالک رقاب اهالی جهان ازاماکن خطای تا اقاصی روم ❁ آفتاب جهانتاب

السلطان ظل الله یاوی الیه کل مظلوم شه ممالک عالم که در حمایت دین

رواج شرع بتایید کردکار دهد شهنشهی که کمین چاکر درش

تحت روان جهان تاج افتخار دهد ❁ پس زهمه کس واجبست که بدعای دوام دولتش رطب

اللسان تاشند ❁ وبایستد عالی انتظام مناظم خلافتش راجت بخش جان وجنان

اللهم اجعل فروع ربیع اقباله رفیعا واصول فصول جلاله منیعا

کتبه اقل العباد حزین مولاه الشریف

زینه مطلع سناء الصحیفه صبیا

تال الصفحه المنیفه کزینه السماء الاکاء

وصفوة العترة رضیا البضعة التی

عنت العلیة منة البهیة تلا

اعاظم السلاطین فی العالم وروج

صنادید الملوک والخواقین من العرب

والعجم خلدت ظلال معدلته اقواله

الشکر للہ ایشکر طاق ایشکر الذی لطفہ شامل لجمیع عبادہ الصفوی الحسینی

غنچہ نطق را نسیم حمد و ثنای صانعی شکفتہ میدارد کہ

حاکم مشیتش جہت ارتفاع معاش اہل عالم ❁ و ایقاع معاش نسل بنی آدم بساط عیش و فرش فراغ
گستردہ اند ❁ و تحریر نخستین ذکر نعم و آلای مبدعی را نور نویسندہ سپاس منور میسازد کہ حکیم قدرتش
چہرہ گل و نخجہ سنبل را منور بصر و معطر دماغ گردانیدہ ❁ و جون دبیر فکرت عالی خجرت
از آرایش صفحہ ستایش فارغ می آید و دیدہ تامل میکشاید نظر دقت آثر جنان مینماید کہ طراوت جدایق

جہان اگرچہ مقدر بتقدیر مہیمن منان است لیکن متضمن سبب یتش را

عمالک سلاطین کامکار و خواقین نامدار است کہ از بخار جود شان گشتہ کشت احوال معمور
زلال باغ بہشت دارد ❁ و از افاضہ ترتیبش عکس بر گلشن حضرای سپہر اندازد

زینسان احسان شاہان بود
مثالی ز ظلمت بادخزان
کہ خرم شود عرصہ روزگار
بسانی ز عدل اعتدال بہار

و بر ارباب کیاست و شعور مخفی و مستور نیست کہ دردار السلطنہ

بزینگہ کلس کیوان اجمی ابیت فردوس انجمن ❁ و مجمع سرای دہر را بیت العشرتیست مجمع زدای ہر منجمن
از ہمار لطافت ازہار بلاد بہشت است ❁ و سلسبیلست کہ بہار حدائق انجمار امیسازد ازان مرو
خرم دارد کہ محاب دولت و آفتاب حشمت پادشاہ دین پناہی او را در ظل تربیت دارد و کہ
جمال اقبالش گل گلزار بوستان خلافت و کامرانیست ❁ و جبین مبینش طلیعہ صبح نور و ظہور سلطانی

سپر مایهٔ مقبلان قبول نظرت امروز توئی پیاقی بزم توحید

فردا بکنار حوض کوثر پدرت معین الدنیا والدین ناصر الاسلام والمسلمین

شاهی که دین و دنیا دارد بتو تفاخر سلطان ابوالمظفر طهماسپ جان بهادر

خلد الله تعالی ظلال جلال سلطنته و عدالته و احسانه علی کافة الانام الی یوم القیام

جهه کتابخانهٔ عالیت پناه بصفت دستگاه عمدة الامرای خلیفة الخلفای امیر نامدار لتمدار

شاه قلی خلیفهٔ مهردار بحد اتمام رسید امید از نظارکیان این بوستان آنست

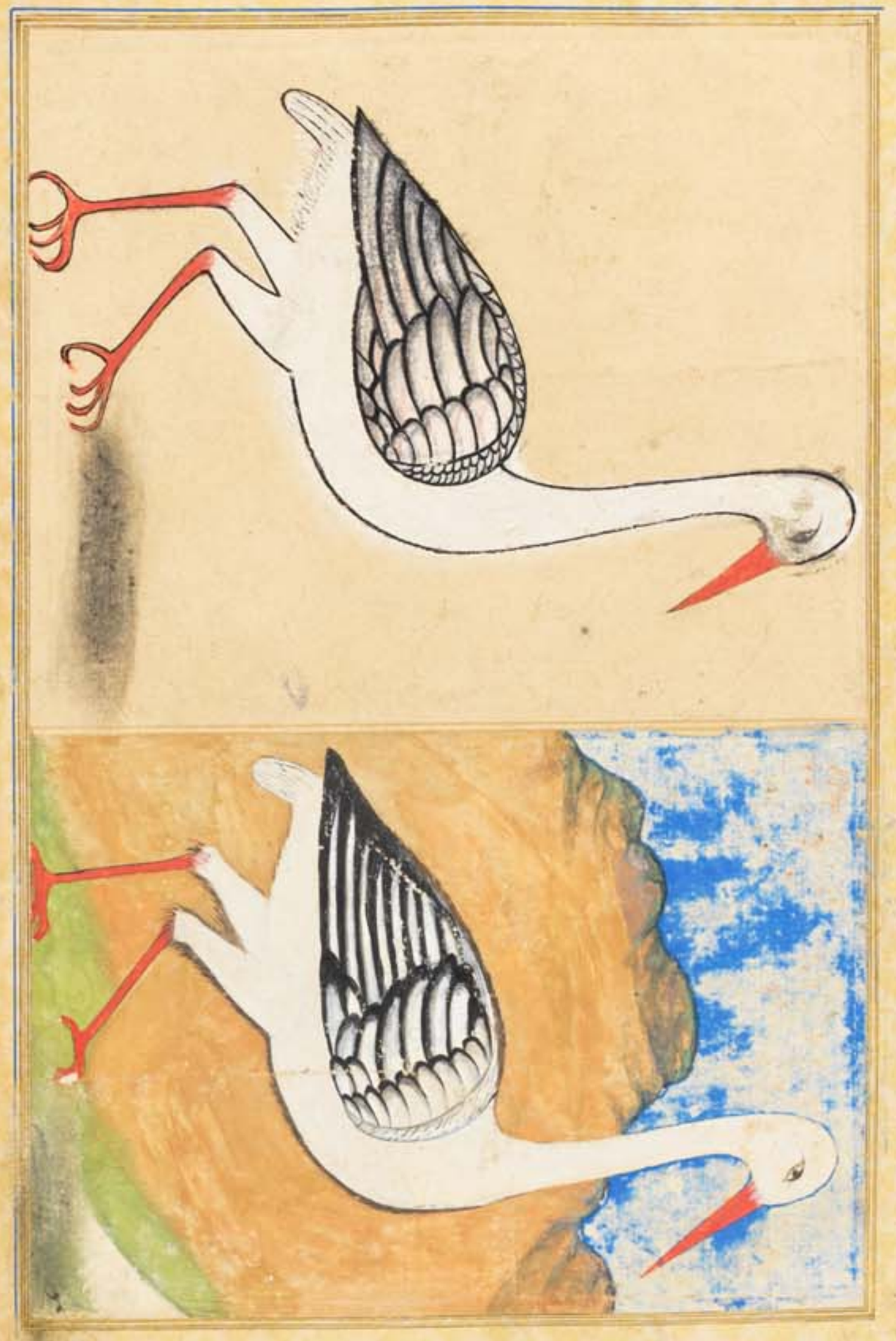
که اگر تقصیری یا ترک ترتیبی واقع شده باشد قلم عفو از روی صفحهٔ سهو و خطای آن کشند

و بشرف قبول موصول گردانند و من الله الاجابة و التایید انه حمید مجید

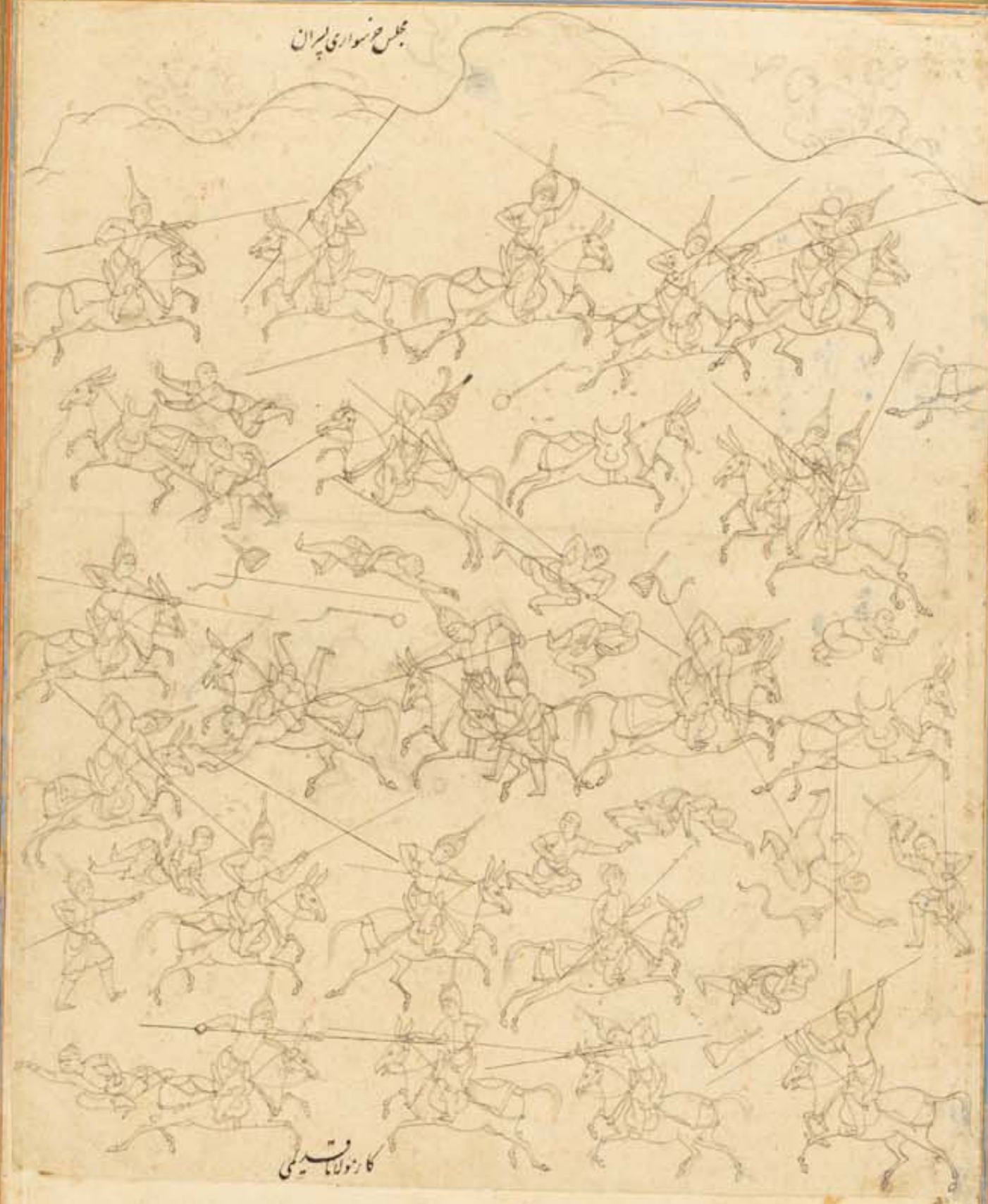
28







مجلس جنگ سواری ایران



کار رضا قدیمی





کار استاد حیدر علی

بدو گفت رستم که مندیش ازین
که بامانوذ دپس اندر زمین

بفرمود تا رخش را زین کنند
دم اندر دم نای رویین کنند

برآراست رستم سپاهی گران
زواره بدش بر سپه پهلوان

جوطوس و جوگودرز کشواد گان
پیاده شدش پیش اسبش دوان

وزانجا بدرگاه شاه آمدند
گشاده دل و نیکخواه آمدند

بفرمود پس طوس را شهریار
که رو رزم را هره دو برکن بدار

بدو گفت با گیو و با بیستن
بدو نیز مانیز هم انجمن

که رستم که باشد که فرمان من
که رو رزم را هره دو برکن بدار

شده شد گاو پس چین و رچین
بدو نیز مانیز هم انجمن

برآشفت با گیو و با بیستن
که رو رزم را هره دو برکن بدار

صبوحی همان روز بر شاه جشن
بیاراست رامشگران انجمن

سواران زابل شنیدند نای
برفتند با ترگ و جوشن زجای

چو رستم بیامد بنزدیک شاه
پذیره شدندش بیکرو زه راه

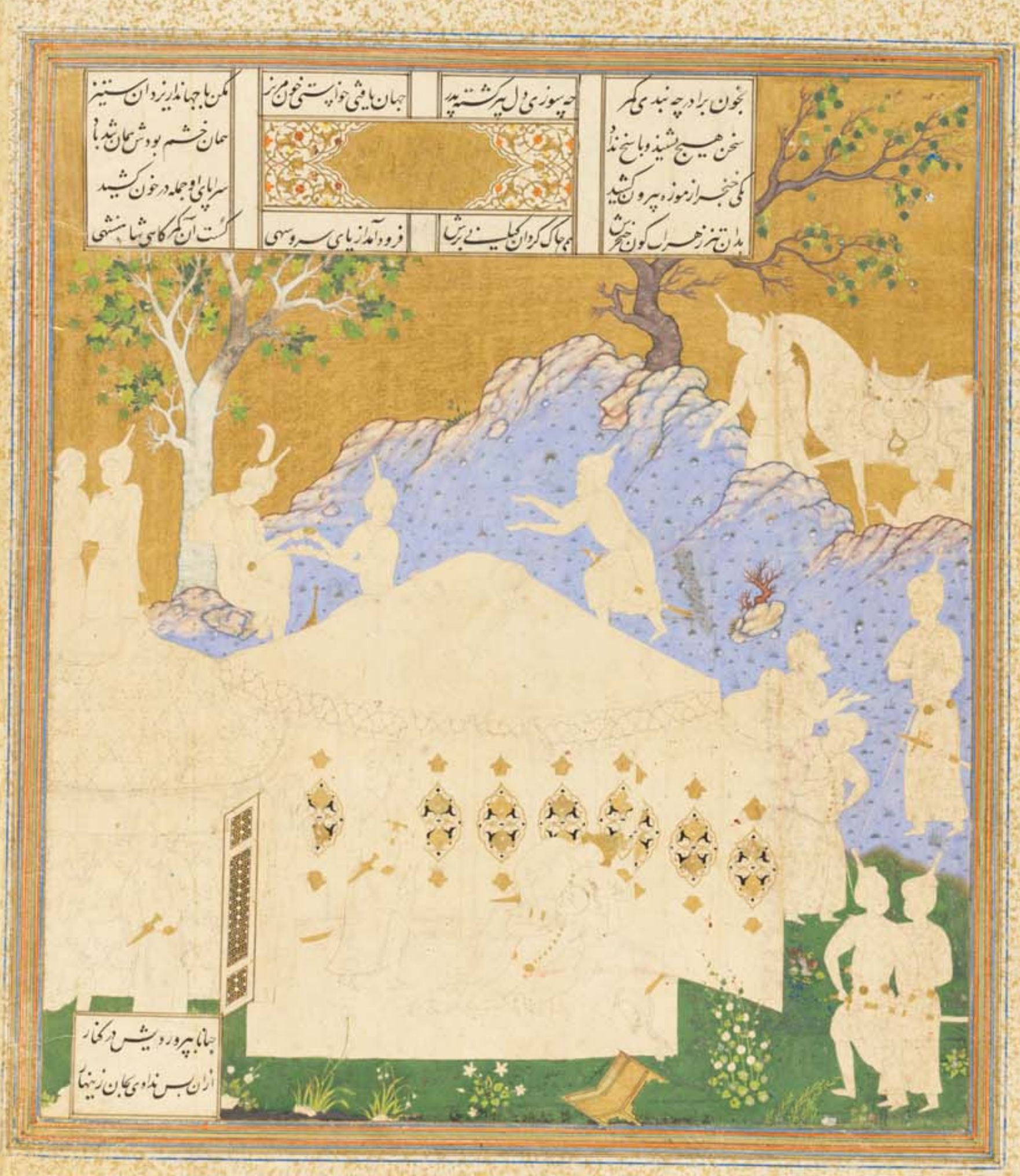
چو شد رستم از اسب و یلان پیاده
گرفتند بر پیش بیدل دو خان

برآشفت و بانگ زد او هیچ باز
بر آشفت و بانگ زد او هیچ باز

بس انگاه شرم آزد و دیده پشت
بس انگاه شرم آزد و دیده پشت

شتاب راست مانند شیر عرین
شتاب راست مانند شیر عرین

گذشت و پیچید زان همان من
گذشت و پیچید زان همان من


بخون برادر چه بندی کمر
چه پسوزی دل پیر شته پدر
جهان یافتی خواه پستی خون مرز
مکن با جهاندار یزدان ستیز
سخن هیچ نشنید و پاسخ نداد
همان خشم بودش همان شد بباد
یکی خنجر از موزه پیرون کشید
سراپای او جمله در خون کشید
بدان تیز زهراب گون خنجرش
گسست آن کمر گاهی شاهنشهی
جهانا پرورد یش در کنار
ازان بس ندا وی بجان زینهار





صورت سارویسا اول



صورت حواجگی رکشیری



صورت حافظ ماجه





صورت کپک قرن



صورت استاد بهزاد



صورت حافظ ماهی



صورت حافظ قاسم







صورت شاه عزب میرزا





صورت حاجی ترشیزی

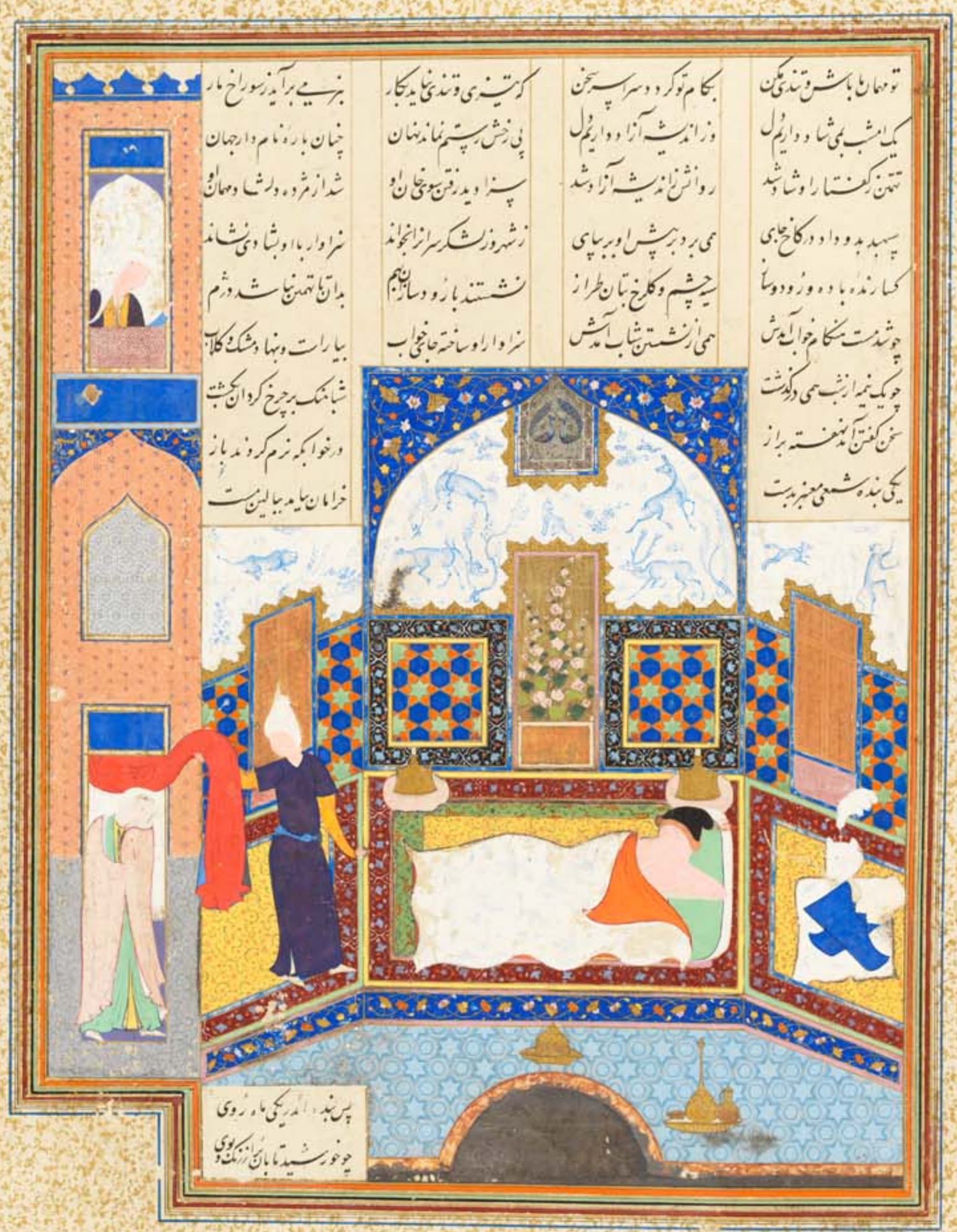


صورت پهلوان زاده



İSTANBUL ÜNİVERSİTESİ





تو مهمان باش و تندی مکن
بکام تو کرد و سر اسپ سخن
کز تیزی و تندی ناید بکار

یک امشب بمی شاد داریم دل
وز اندیشه آزاد داریم دل
پی رخش رستم نماند نهان

تهمتن ز گفتار او شاد شد
روانش ز اندیشه آزاد شد
چنین داد پاسخ که فردا سحر

بپیمود شب را بخواب و بخورد
همی برد پیش او بر بپای
بزرمی برآید ز سوراخ مار

چو خورشید تابان ز دریا دمید
سیه چشم و گلرخ بتان طراز
چنان بارهٔ نام دار جهان

بیامد بر شاه ایران سپاه
همی از نشستن شتاب آمدش
شد از مژده دل شاه و مهان او

بیاراست گیتی چو روی بهار
سزاوار با او بشایی نشاند
سزاوار او ساخته جای خواب

بیامد بر شاه ایران سپاه
همی از نشستن شتاب آمدش
شد از مژده دل شاه و مهان او

بیاراست گیتی چو روی بهار
سزاوار با او بشایی نشاند
بدان تا تهمتن بیاساید دژم

بیامد بر شاه ایران سپاه
همی از نشستن شتاب آمدش
شد از مژده دل شاه و مهان او

بیاراست گیتی چو روی بهار
سزاوار با او بشایی نشاند
بیارامد و نهاد مشک و گلاب

چو یک نیمه از شب همی در گذشت
شبانگ بر چرخ گردان بگشت
شبانگ بر چرخ گردان بگشت

سخن گفتن آمد نهفته براز
درخوابگه نرم کردند باز
درخوابگه نرم کردند باز

یکی بنده شمعی معنبر بدست
خرامان بیامد بیالین مست
خرامان بیامد بیالین مست

پس بنده اندر یکی ماه روی
چو خورشید تابان ز زنگ و بوی

سرش تنگ بگرفت و یکبوسه داد
بداد و نبود اکه از شرم و داد
رخان سیاوش چو گل شد ز شرم
بپاراست مژگان بخواب گرم

چنین گفت با دل که از کار دیو
مرا دور دارد کیهان خدیو
نه من با پدر بی وفایی کنم
نه با اهرمن آشنایی کنم

وگر سر دگویم بدین شوخ چشم
بجوشد دلش گرم گردد بخشم
یکی جادوی پاژد اندر نهان
بدان بگرود شهریار جهان

همان چ که با او بآواز نرم
سخن گویم و دارمش خوب و گرم
سیاوش ازان پس بسود آبگفت
که اندر جهان مرترا نیست جفت

نمانی بخوبی بگرماه را
نشایی یکی را مگر شاه را
کنون دخترت بس که باشد مرا
جز او دیگری خود نباید مرا

برین باش با شاه ایران بگوی
نگه کن که با هیچ چیزی ازوی
نجویم من اورا و پیمان کنم
روان پیش با تو گروگان کنم

که تا او نگردد بیالایی من
نیاید سوی دیگری رایی من
وديگر که پرسیدی از مهر من
پیامیخت با جان تو مهر من

مرا آفریننده از فر خویش
چنین آفریدای نگارین بمش
که هر کس که پندی همی جست من
به چندروان وی از مهر من

تو این را رازمگشای و با کس مگوی
کجا جز نهفتن سخن نیست روی
من ایدون گمانم که تو مادری
سرمایه نیی وهم مهتری

جوگاوس یکی دشبستان رسید
نگه کرد سودابه اورا بدید
برشاه شد زان سخن مژده داد
زکار سیاوش همی کرد یاد

که آمد نگه کرد ایوان همه
بتان سیه چشم کردم ز
جنان بود ایوان ز بس خوب چهر
که گفتی همی تابد از ماه مهر

جز از دختر من پسندش نبود
زخویشان کسی را چندش نبود
جنان شاد شد زان سخن شهریار
که گفتی که ماه آمدش در کنار

درگنج بگشاد و جندین گهر
چه دیبای زربفت و زرین کمر
هم از یاره و طوق و انگشتری
هم از تاج و از تخت کندآوری

زهر چیز یکنیج بدار استه
همایی سراسر بدارخواسته
نگه کرد سودابه خیره بماند
باندیشه افسون فراوان بخواند

که گر او نیاید بفرمان من
روا باشد ار بگسلد جان من
بدو نیک هر چاره کاندر جهان
کشد آشکارا و اندر نهان

بسازیم و گرسر بپیچد ز من
نشست از برتخت کوه هرنگاه
کنم زو فغان بر سپهر انجمن
بدو گفت کنجی ما پاست شاه

سیاوش ورا تنها بخواند
زهر گونه با او سخنها براند
وديگر که پرسیدی از مهر من
تراداد خواهد یکی دختر من

که گر بر زنی پیل باید دوست
که تا من ترا دین ام مرد ام
زهر چیز خندانک اندازه نیست
که هر کس که پندی همی جست من

بهانه جداری که از مهر من
بچیزی و از ماه فش مهر من
خروشان و جوشان و از آرام
به چندروان وی از مهر من

همی روز روشن نبیند دلم
برام که خورشید شد لاجورد
همی خون بگاند برین مهر من

یکی شاد کن در نهانی مرا
چیستای روز جوانی مرا
برون زان نگ دات جهانجوی
بپارایت یاره و تاج و کاو

بسم الله الرحمن الرحيم

يا دائم من زمن منه الجزع

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم أعظم النساء بركة
أحسنهن وجوها وأرخصهن مهورا وقال عليه السلام وزر صدقة
المتأزل أكثر من أجر ودم على الطهارة يوسع عليك الرزق صدق

لا تجزع من الزلل فرب ماذبح السمين وعوفي

تأمل بعضهم أكثر وامن الصمت في السنتكم عند المتحفظين عليكم

جُدُودَ ٱللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا۟
وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُۥ وَلَا تَتَّخِذُوٓا۟ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا وَٱذْكُرُوا۟
نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْحِكْمَةِ
يَعِظُكُم بِهِۦ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ۝ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ
ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوْا۟ بَيْنَهُم
بِٱلْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ
ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ
وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا
لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةٌۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦ وَعَلَى ٱلْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ فَإِنْ
أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن
تَسْتَرْضِعُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّآ ءَاتَيْتُم بِٱلْمَعْرُوفِ

الٰهی لئن فرطت فی طلب التقی ... فها انا اثر العفو فقوا تبع
الٰهی انلنی منک روحا و رحمة ... فلست سوی ابواب فضلک اقرع
الٰهی ذنوبی بدی الطود اعظمت ... وصفحک عنی اجل و ارفع
الٰهی بحق ذکر طولک لوعتی ... و ذکر خطایا العین منی تدمع
الٰهی اقلنی عثرتی و امح حوبتی ... فانی مقر خایف متضرع
الٰهی لئن اقصیتنی و امقتنی ... فما حیلتی یا رب کیف اصنع
الٰهی ظلیف الحب باللیل ساهر ... یناجیک و یدعوا و المغفل یهجع
الٰهی یمینی بابک الیوم طارقة ... فمنک یمینی ارجو ان اتشفع
و کلهم یرجو نوالک راجیا ... لرحمتک العظمی و فی الخلد یطمع
الٰهی فان تعفو فعفوک منقذی ... والا فبالذنب المدمر اصرع
الٰهی بحق الهاشمی و آله ... و حرمة ابرار هم لک اخضع
الٰهی فانشرنی علی دین احمد ... مبینیا تقیا قاشا لک اخشع

کتبه العبد الفقیر المذنب اظهر الکاتب تجاوز الله عن سیاته بمحمد و آله
فی شهور سنه ثلاث و خمسین و ثمانمایه بدار السلطنه سرات حمیت عن الآفات

صوفی ابیاد و بیندار ز هر دو نوشش باد
ورنه این نیش کجا نوش کجا نوش باد

یک جو عیبی بر تو نتوانند داد
تا یک جو معنی بر تو نتوانند داد

دست با شاه جهان مقصود راغو
دست با شاه جهان مقصود راغو

کرجه از کبر سخن با من درویش نگفت
جان فدای شکرین پسته خاموشش باد

هو المغر

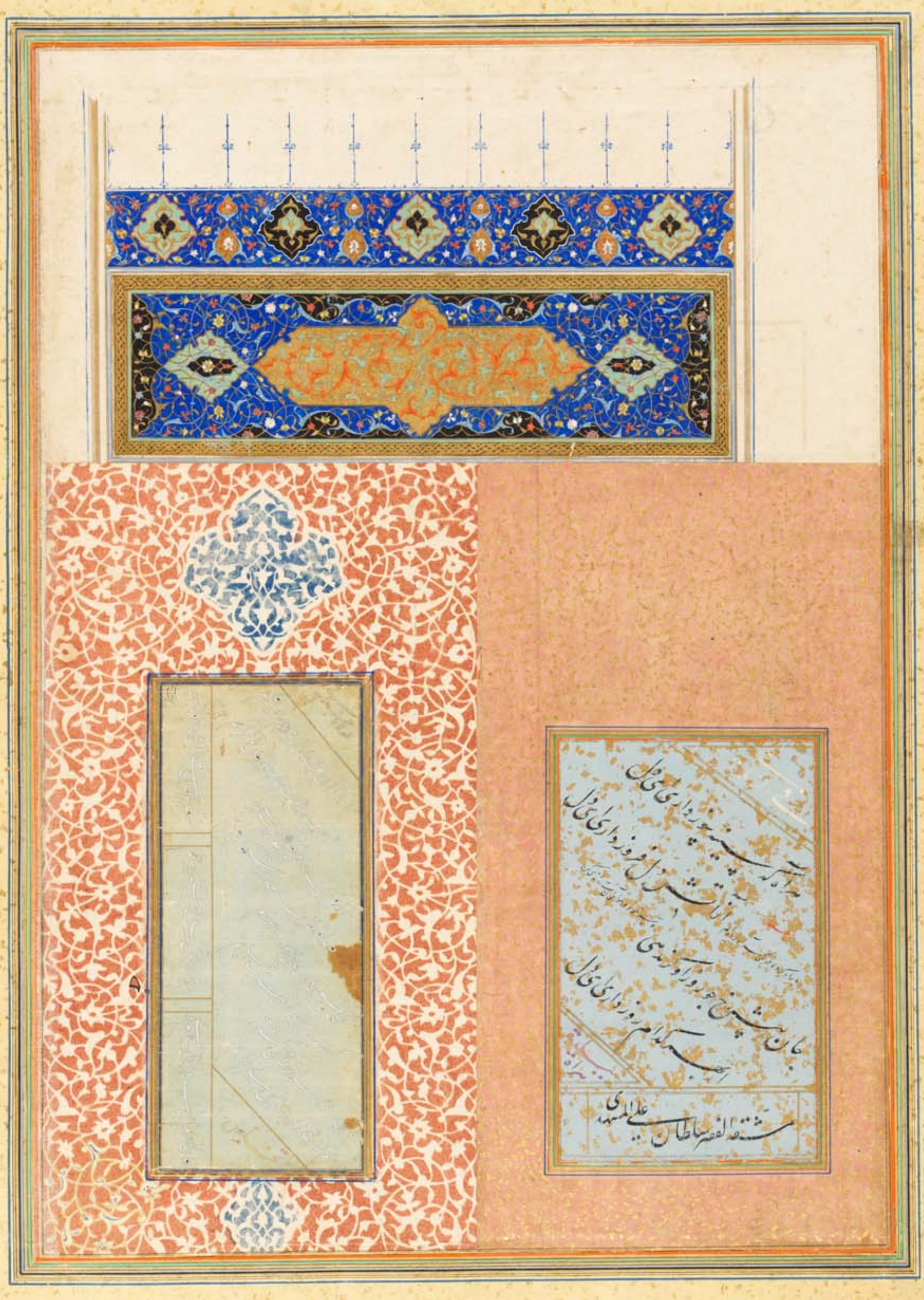
ابسج د در رس ش ض ط ع

ف ق ک ک ل م ن و ه لای

با بت ج ب در س ش ن ض ط ع ف

ب ت ک ب ل م ن تو به بلای





وَالرَّوْضُ يَنْدَانُ بِأَنْوَارٍ فَالِغَةٍ وَالْحَزُّ بِالْفَضْلِ

وَالْإِحْسَانِ يَزْدَانُ

بِحُرِّ الْوَجْهِ صَوَّانُ

صُنْ حُرَّ وَجْهِكَ لَا تَهْتِكْ غَلَائِلَهُ فَكُلُّ حُرٍّ

لَا تَحْسَبِ النَّاسَ طَبْعًا وَاحِدًا فَلَهُمْ غَرَائِزُ

لَسْتَ تُحْصِيهَا وَأَدْيَانُ

نَبْتٍ فَهُوَ سَعْدَانُ

مَا كُلُّ مَا كَصَدَاءِ الشَّارِبِهِ نَعِمٌ وَلَا كُلُّ

وَإِنْ لَقِيتَ عَدُوًّا فَالْقَهُ أَبَدًا وَالْوَجْهُ بِالْبِشْرِ

وَالْأَسْتَرَاقُ غَضَّانُ

يَسْعَدُ بِالْخَيْرَاتِ كَسْلَانُ

دَعِ التَّكَاسُلَ فِي الْخَيْرَاتِ تَطْلُبُهَا فَلَيْسَ

مَنْ كَانَ لِلْخَيْرِ مِنْكَ مَنَّاعًا فَلَيْسَ لَهُ

إِخْوَانٌ وَأَخْدَانُ

لِلْإِنْسَانِ فَتَّانُ

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ

وَيَدِهِ

مَنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

قَالَ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا حِينَ نَظَرَ النَّاسُ إِلَى

ظَاهِرِهَا وَاهْتَمُّوا بِآجِلِ الدُّنْيَا حِينَ اهْتَمَّ النَّاسُ

بِعَاجِلِهَا فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ وَتَرَكُوا

مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنْ سَيَتْرُكُهُمْ فَمَا عَارَضَهُمْ مِنْ نَائِلِهَا

١٨ وَأَدْرِكْ مِنَ الْآخِرَةِ مَا يُرِيدُ اللَّهُمَّ صَلِّ

عَلَى نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَشَفِيعِ

الْأُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلِّمْ

لهم ونظروا الى اهلها صرعى قد جلت بهم

المثلات فما يزدجرون امانا دون ما يرجون

ولا خوفا دون ما يحذرون والحمد لله

وحده وصلوته على نبي الرحمة وشفيع

الامة وامام الائمة محمد وآله الطاهرين

يدرك منها ما يريد ومن بدا بنصيبه

عارض الا رفضوه ولا خادعهم من رفعتها خادع

الا وضعوه خلقت الدنيا فما تجدد دونها وخربت

بينهم فما يعمرونها وماتت في صدورهم

فما تحيونها بل يهدمونها فيبنون بها آخرتهم

ويبيعونها فيشترون بها ما تبقى

عندهم

من الآخرة وصل اليه نصيبه من الدنيا

أو نهيا عن منكر أو أصلا بين المؤمنين فقال
له معاذ بن جبل رضي الله عنه يا رسول الله أنؤاخذ
بما نتكلم به قال وهل يكب الناس على مناخرهم في النار
إلا حصايد ألسنتهم فمن أراد السلامة
فليحفظ ما جرى به لسانه وليخزن ما انطوى عليه

على طاعة ربكم إنه من بدا نصيبه

جنانه وليحسن عمله وليقصر أمله ثم لم تمض الأيام
حتى نزلت هذه الآية لا خير في كثير من
نجواهم إلا من أمر بصدقة أو معروف أو إصلاح
بين الناس عن أنس بن مالك رضي الله عنه
قال قيل لرسول الله صلوات الله عليه وسلامه

من الدنيا فانه نصيبه من الآخرة ولم

ذما ومن ارضى الناس بسخط الله وكله الله اليهم
ومن ارضى الله بسخط الناس كفاه الله شرهم
ومن احسن فيما بينه وبين الله كفاه ما بينه وبين
الناس ومن اصلح سريرته اصلح الله علانيته ومن

قال ايها الناس لا تشغلنكم الدنيا

عمل لآخرته كفاه الله امر دنياه عن عبد الله بن
عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال رحم الله عبدا تكلم فغنم او سكت
فسلم ان اللسان ملك شيء للانسان الا وان كلام
العبد كله عليه الا ذكر الله او امرا بمعروف

عن اخرتكم ولا تؤثروا اهواءكم

فَإِنْ أَسَأْتُ فَلْيَكُنْ لَكَ فِي عُرُوضِ زَلَّتِهِ

صَفْحٌ وَغُفْرَانُ

زَاكَ فَإِنَّ الْحُرَّ مَعْوَانُ

وَكُنْ عَلَى الدَّهْرِ مَعْوَانًا لِذِي أَمَلٍ يَرْجُو

فَلَا يَغُرَّنْكَ حَظُّ اجِرَّهُ خَرِقٌ فَالْخَرْقُ يُهْدِمُ

وَرِفْقُ الْمَرْءِ بُنْيَانُ

يُدَامُ عَلَى الْإِحْسَانِ إِذْ كَانَ

أَحْسِنْ إِذْ كَانَ أَمْكَنَ وَمَقْدِرَةً فَلَنْ

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نثقتي

وقال امير المؤمنين وامام المتقين علي

من اعجب برايه ضل ومن استغنى بعقله

زل ومن تكبر على الناس ذل ومن سفه

عن معاذ بن جبل رضي الله عنه

قال رسول الله صلوات الله عليه

وسلامه لأبي ذر الغفاري يا أبا ذر أي عرى الإيمان

عن النبي صلى الله عليه وسلم أتاه أبو

ذر فقال أبو ذر الله ورسوله أعلم قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم الموالاة لله والحب في الله والبغض في الله ٥

واتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق

الناس بخلق حسن رواه الترمذي

وأنا ليغشى الطامعون بيوتنا أذاكر

كلمات الامام الباقر عليه السلام

قال النبي عليه افضل الصلوات واكمل التحيات لا يلدغ
المؤمن من جحر واحد مرتين وقال صلوات الله وسلامه عليه لا يؤمن احدكم
حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه اللهم صل على ابي الزهراء محمد وآله

لا تسأل الرب تبيعها بل الابرار ولا تسأل الرب مزيدا

كلمات الامام الصادق عليه السلام

قال امير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب المسلمين علي بن
ابي طالب سلام الله تعالى عليه المرء مخبوء تحت لسانه وقال
واساك من تعاقل عنك وقال نار الفرقة احر من نار جهنم صدق

لئن رأيت لي مقالا فاستتر بالاحسان فاستتر قضاه

ان خير العلم ما نفعا
شقاء العبد الذنب الراجح
الخلافة والعفو عن الملك العفو
الغنى في شرف النفس الكمال في دين
العقل الاول من شمه ربيع الزيادة
يشبع ويشعر وتمامه
بلغ المقصد الجميع الاقاصي البريد

الحكماء الهند ايما افضل العدل او الشجاعة

فاولوا ذا استعمل العدل استغنى عن الشجاعة

اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آله الطاهرين وسلم

اعضائي لكان ذلك يسيرا

اللهم صل على نبي الرحمة

محمد وعلى آله الطاهرين وسلم

فازم ظفر بالدين

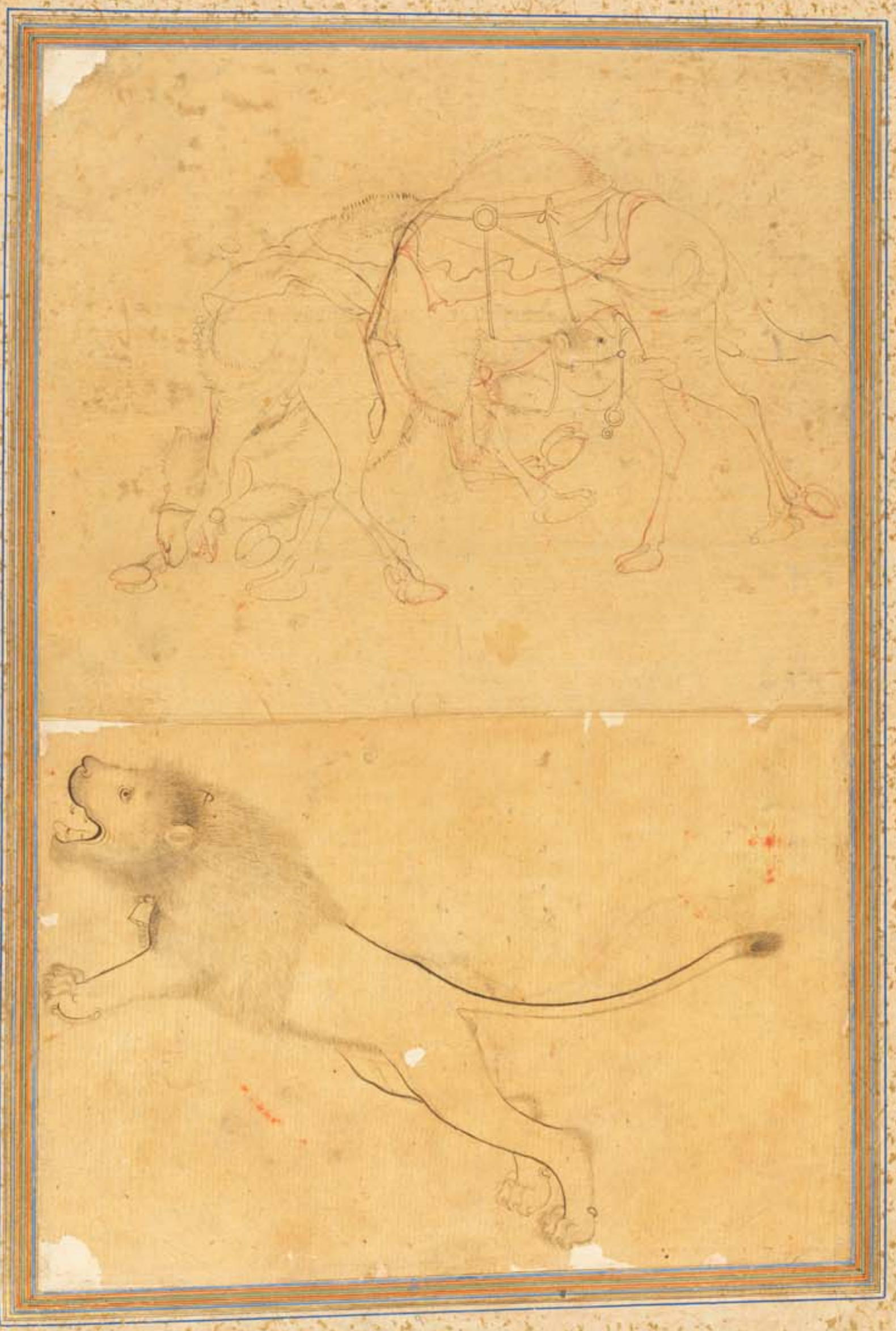
قال النبي صلى الله عليه وسلم الغنى

بسم الله الرحمن الرحيم

قال النبي صلى الله عليه وسلم الضيف

إذا نزل نزل برزقه وإذا ارتحل ارتحل بذنوب





بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على النبي محمد المصطفى والامام

علي المرتضى وسيدة النسا فاطمة الزهرا و

الإمام الحسن الرضا والإمام الحسين الشهيد

بكربلا والإمام علي زين العابدين

والإمام محمد الباقر والإمام جعفر الصادق



والامام محمد المهدي صاحب الزمان خليفة
الرحمن صلوات الله عليهم اجمعين الطيبين الطاهرين
حرره اسمعيل بن حيدر الحسيني غفر الله له

حسن العسكري ومحمد المهدي

كرم أعز من التقوى ولا معقل

أحرز من الورع ولا شفيع أنجح

من التوبة ولا لباس أجمل من

العافية ولا مال أذهب

للفاقة من الرضا ومن اقتصر

الدنيا سجن المؤمن وجنة

مَنْ يَزْرَعِ الشَّرَّ يَحْصُدْ فِي عَوَاقِبِهِ نَدَامَةً

وَلِلْحَصِيدِ الزَّرْعُ إِبَّانُ

صِلْ وَتَعُبَّانُ

مَنِ اسْتَنَامَ إِلَى الْأَشْرَارِ نَامَ وَفِي قَمِيصِهِ مِنْهُمْ

وَمَنْ فَتَّشَ عَنِ الْأَخْوَانِ قَلَّ هُمْ فَقُلْ أَخْوَانُ هَذَا

الْعَصْرِ خَوَّانُ

حَقِيقَةُ طَبْعِ الدَّهْرِ بُرْهَانُ

مَنِ اسْتَشَارَ صُرُوفَ الدَّهْرِ قَامَ لَهُ عَلَى

فقال عمر الله اكبر والله

من حيث يكفل لي به ٥ قال

المهلب اي صفرة لبنيه ان غلبتم علي

الظفر فلا تغلبوا على الصبر ٥ قال

لو كانت لاثم خصلة من

الحجاج لرجل كيف تلقى الله وانت

مقتول فقال القاه بعملي وتلقاه

بدمي فيعفا عنه ٥ قال الاسكندر

هدية الابن قد عضو من

هَالِكٌ مُعَذَّرٌ خَيْرٌ مِنْ نَاجٍ مُفَرَّرٍ ٥

قَالَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ لِأَبِي حَازِمٍ

ارْفَعْ إِلَيَّ حَوَائِجَكَ قَالَ قَدْ رَفَعْتُهَا إِلَى

وَمَظْلُومُهُمْ مَنْصُورًا وَغَنِيُّهُمْ

مَنْ لَا يُعَظِّمُ عِنْدَهُ قَدْرَ مَا سَأَلْتُ فَمَا

أَعْطَانِي مِنْهَا قَلَّ وَمَا قَنَّعَنِي بِهِ سَنَهَا

قَنَعْتُ ٥ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ سَمِعْتُ أَعْرَابِيًّا

وَمُوفُورًا وَفَقِيرُهُمْ مَجْبُورًا

يَقُولُ فِي دُعَائِهِ اللَّهُمَّ افْضُضْ عَلَيَّ رِزْقًا

وَاسِعًا وَاجْعَلْنِي قَانِعًا ٥ قِيلَ

لِلُقْمَانَ الْحَكِيمِ مِنْ أَيْنَ تَأْكُلُ فَقَالَ

فَالتَّوَاضُعُ لِلَّهِ

رِقًّا حَتَّى أَعْلَمَ

بسم الله الرحمن الرحيم

وادامه حلله سيدنا الاسعاد الخليل اطال الله

بقاه وادام عمكنه وعلوه وسموه وبسطته واعز نصره

وكبت عدوه بمابصمنه هذا المثال

لها كل يوم شغل جديد

الله ولي التوفيق

قال افلاطون الحكيم لا تصحب الشرير

وينبغي للملك قدس الله روحه
يجب على العاقل من حق الله عز وجل التعظيم
والشكر ومن حق السلطان الطاعة والنصيحة
ومن حقه على نفسه الاجتهاد في الخيرات
واجتناب السيئات ومن حق الخلطاء الوفاء بالود
والبذل للمعونة ومن حق العامة كف الاذى
وحسن المعاشرة والجلوس على الاستواء

فان طبعك يسرق من طبعه وكنت

ع الشيخ فاضل

بسم الله الرحمن الرحيم وبه الثقة

الحمد لله قبل كل احد والحمد لله بعد كل احد والحمد لله على كل حال

مصمط مع مفمقوملك ملم

ملام رمم رمن عمر موه ملامي

حرف الهاء مع الالف

هاهب هج هاهن هش




انجد هو رخطي كله
كلمن سعفص قرشت خذ
هل هم مرهن هوهه هلاهة
وذاودته الجمال الشم من ذهب عن نفسه فاراها ايماشم
فلا تكن عجلا في الامر تطلبه فليس تحمد
قبل النضج بحران
للحرقنيان وغنيان

كُنْ رَقِيقَ الْبَشَرِ أَزَلَ الْحِمَمَةَ صَحِيفَةً وَعَلَيْهَا

الْبِشْرُ عُنْوَانٌ

وَمَدِيدُ مُمِهِ أَنْسًا

وَرَافِقِ النَّاسَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ فَلَمْ يَنْدَمْ رَفِيقٌ

لَا تَخْدِشَنَّ بِمَطٍّ وَجْهَ عَارِفَةٍ قَالْبَرُ تَخْدِشُهُ

مَطٌّ وَلَيَانٌ

فِيهِ أَسْرَارٌ وَإِعْلَانٌ

لَا تَسْتَشِرْ غَيْرَ نَدْبٍ حَازِمٍ يَقِظٍ قَدِ اسْتَوَى

بسم الله الرحمن الرحيم ونقش

فقالت كلي يا كلك مبذول

وقاله صلى الله عليه افضل الصلوة واكمل التحية
والاكرام اذا كان يوم القيمة يكون
اهوال واقواع وحشره ونشره يعرق الرجل
من كعبيه الى شحمتي اذنيه لو شرب من عرقه
سبعون بعيرا لروا وما ينقص من شئ صدق

كتبه في ايام سلطنة السلطان الاعظم مالك
لوك العالم ناشر لوآء العدل عام اقاليم العلم
الفضل خليفة الله على ارثه ملك سليمان
مظهر كلمة الله العليه جمال الحق والدنيا والدين
شيخ ابي اسحق خلد الله ملكه وسلطانه وشانه

صلى الله على محمد وآله وصحبه وسلم





قال الحكيم من الحكماء الاولى رحمهم

قال علي عليه السلام ازهد كله بين كلمتين

من القرآن قال الله سبحانه وتعالى لكيلا تأسوا

الله الزهد ثلاثة احرف الزاء والهاء

على ما فاتكم ولا تفرحوا بما اتاكم ومن لم يأس على الماضي

ولم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه والحمد لله وحده

والدال اما الزاء فترك الزنا واما الهاء

فترك الهوى واما الدال فترك الدنيا

صدق الحكيم في قوله

مشقه العبد المذنب الراجي الى رحمة الله الملك الرؤف الرحيم

البارئ كمال الدين محمود بن عبد الحي البسبر واري تجاوز الله عن سيئاتهما

في العشر الاول من شهر ربيع الثاني سنة ثمان عشر وتسعمائة من الهجرة

بفضل الله الرّوف الرّشید بس حضرة وزارت مآب مشار الیه ابقی الله انار خیراته علی صفحات الایام
وربط اطناب خیام دولته باوتاد الدّوام وقف وتصدّق نمود این مدرسهٔ باصفا ومنزل باضیا را که محمّد
کرده خوامد شد باجمیع توابع ولواحق ومرافق آن ز علماء اسلام وائمّهٔ انام وطلّاب علوم شرعیّه وفنون اسلامیّه
ومستفیدان معارف دینیّه که دران مدرسهٔ شریفه که مسمّی است بمدرسهٔ غیاثیّه باافاده واستفاده
علوم شرعیّه وفنون اسلامیّه اشتغال نمایند وبه حفظ کلام مجید وفرقان حمید که تلاوت کلام قیام نمایند
وبر جمعی که بخدمت ایشان متعیّن ومذکور خوامد شد واسباب واملاک که در تحت تصرّف مالکانهٔ خود داشت
بر مدرسهٔ شریفه وبر اولاد خود واولاد اولاد اولاد خود بطنًا بعد بطن ما توالدوا وتناسلوا وقف کرد وبه قفیّت

بسم الله الرحمن الرحيم

قدم مربد مز الشام على عمر بن

قال قبيصة بن مسعود التيبانى يوم ذى قار

يحرض قومه الحذر لا يغنى من القدر والدنية

اغلظ من المنية واستقبال الموت

عبد العزيز فقال كيف تركت

خير من استد بأزه والطعن فى الثغر خير

منه وأكرم فى الدبر يا بنى بكر

حاموا عن احسابكم فما من المنايا بد

الشام قال تركت ظالمهم مقهورا

وانتم الظالمين

توكلت على العزيز الرحيم

استغفر الله من قول بلا عمل قد نسبت به

قال النبي صلوات الله وسلامه عليه * طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة
مفتاح الصلوة الطهور * نية المؤمن خير من عمله * اطلبوا العلم ولو بالصين من مثل
من أمتي أربعين حديثا كتب الله له يوم القيمة فقيها * والحمد لله رب العالمين

امرتك الخير فاكسر ما ائتمرت به مقت

ولا تزودت قبل الموت نافلة ولم أصل

اللهم صل على نبي الرحمة وشفيع الأمة محمد وآله الطاهرين وسلم



وَحَرِمِ الْمَكِّيَّةِ وَنَافِعٍ وَحِصْنٍ عَنِ الْكُوفِيِّ

وَنَافِعٌ مُرَادِفُ عَلَا

اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هٰذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوٰى

هُوَ الْحُرُّ إِنْ كَانَ الْحَرِيُّ حَوَارِيَّهُ تَحَرَّيْهِ إِلَى إِنْ تَنَبَّلَا

وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضٰى اَللّٰهُمَّ هٰذَا الدُّعَاءُ وَعَلَيْكَ الْإِجَابَةُ

وَمِنْ كَلَامِهِ أَيْضًا

يُنَاشِدُ فِي إِرْضَائِهِ الْحِبَّ بِهِ وَأَحْدَثُ بِهِ سُؤْلًا

الْبَيْتُ أَيْضًا

وَحَيْثُ اتَّجَهْتُمْ سَلَّمَتْكُمْ سَلَامَةٌ

وَبَرَّ عَلَيْكُمُ الْخَيْرُ فِي كُلِّ جَانِبٍ

هو

ألله ولا سواه ولا نعبد إلا إياه

ونحمي عن الثغر المخوف ونتقي بغارتنا كيد العدى

وضمها

اللهم انت الصاحب في السفر والخليفة في
الأهل ● اللهم إني أعوذ بك من وعثاء

صبرنا لهم حتى تفرج بأسيها وفينا لها أسلابها و

وعظيمها

السفر وكآبة المنظر وسوء المنقلب
في الأهل والمال وإذا رجع فالهن وزاد

نعد لأيام الحفاظ مكارما فعالا وأعراضا صحاحا

وكريمها

فهن آيبون تائبون عابدون لربنا حامدون
وصلى الله على خير خلقه ومظهر لطفه محمد وآله اجمعين

مُلْكُ ٱلْقَنَاعَةِ لَا تُخْشَى عَلَيْهِ وَلَا
ٱلْأَعْوَانِ وَٱلْحَوَلِ
تَرْجُو ٱلْبَقَاءَ بِأَرْضٍ لَا ثَبَاتَ لَهَا فَهَلْ سَمِعَتْ
بِظِلٍّ غَيْرِ مُنْتَقِلِ
وَيَا خَبِيرًا عَلَى ٱلْأَسْرَارِ مُطَّلِعًا أَصْمَتْ فَفِي ٱلصَّمْ
مَنْجَاةٌ مِنَ ٱلزَّلَلِ
قَدْ تَشْحَكُ ٱلْأَمْرَ إِنْ فَطِنْتَ لَهُ فَارْبَ بِٱلنَّفْسِ

وَشَاعَ صِدْقُكَ عِنْدَ النَّاسِ كُلِّهِمُ وَهَلْ

يُطَابِقُ مَعْوَجٌّ بِمُعْتَدِلِ

إِنْ كَانَ يَنْجَعُ شَيْءٌ فِي ثَبَاتِهِمُ عَلَى الْعُهُودِ فَسَبْقٌ

السَّيْفِ لِلْعَذَلِ

يَا وَارِدًا سُوءَ عَيْشٍ كُلُّهُ كَدَرٌ أَنْفَقْتَ صَفْوَكَ

أَيَّامِكَ الْأُوَلِ

قُمْ اعْتَرِضْ لُجَّ الْبَحْرِ تَرْكَبُهُ وَأَنْتَ تَكْفِيهِ

مِنْهُ مَصَّةُ الْوَشَلِ

هو المغني يصبي وكسبي توكلي عليه وهو نعم الوكيل

قال امير المؤمنين وامام المتقين علي بن ابي طالب رضوان الله عليه بر والدين يزيد في العمر

وقال بشر نفسك بالظفر بعد الصبر وقال بركة المال في اداء الزكوة

وقال بيع الدنيا بالآخرة ربح وقال بطل امرء عدوه صديق الا من رفيما قال

من كلام الأولياء العبودية محافظة الحدود

والوفا بالعهود والرضا بالموجود والصبر عن

وقال علي عليه الرضوان تأخير الاشياء من الاقبال وقال تدارك

في آخر العمر ما فاتك في اوله وقال تكاسل المرء في الصلوة من ضعف الايمان

وقال تأكيد المودة في بحرهن وقال تزاحم الايدي على الطعام يزكه صديق الا

المفقود قيل ما رفق احد باحد الا رفق به يوم القيامة

لی من قوارین ها ندامی ومن قراقیرها سیماع

قال الامام الصادق ودّه یوم صلة
ومودّة شهر قرابة ومودّة سنة رحم ماسّة ٥

واجتلی من حدیث قوم قد اقفرت منهم البقاع

امتناع

منك لمندلا الناس نامندلا ٥ قال سعید بن المسیب
لاجر فمن لا یجمع المال فیقوم دینه ویصل رحمه ویکرم

اشرب مما عصرت راحا لها علی راحتی

شروع

وجهه وکان یقلب الدنانیر ویقول اللهم انك
تعلم انی لم اجمعها الا لاصون بها دینی واکرم وجهی ٥

احبّ طایر لایلقط الا حبّ القلوب قلب المحبّ مقسوم بین الهموم والوجوم
وطرفه موسوم بالسجوم مدرعی النجوم صدر المحبّ حرّاز وقلبه حیران لیل المحبّ نهار
حطب
قلب الشهادة فی نهاره لیل فی السواد قلب الصّب مصبّ لسقوط العذاب




وفر الدليل على اقتضاء وقفه يوسف الدين
وطيب عيش الايحـ
نعبد المذنب عبد الله الهروفا
ثم ابنا المحبة
أو شفا غمظ ولكن اطفاء باطل واحياء حق وقال
عليه السلام من حق احلال الله تبارك وتعالى
اكرام ثلثة ذي الشيبة المسلم والسلطان
العادل وحامل القرآن اللهم صل على نبي الرحمة وامام
الرحمة وكاشف الغمة
محمد وآله الطيبين وعترته
الطاهرين وبارك


مواسبحانه
عن علقمة عن عبد الله قال كنت
وقال صلى الله عليه وآله وسلم ❁ يأتي على الناس زمان لا يبقى فيه أحد إلا أكل الربا فمن لم يأكله أصابه من غباره
عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم
وقال صلى الله عليه وآله وسلم ❁ مع القاضي ملكان فإن عدل سددا وإن جار قدفاه في النار ❁ اللهم صل على محمد وآله

مُعَلِّمِي لَوْلَا كُنْتَ هَا يُمَا أَبِيتُ سَهِرْ

قِيلَ بَادِرْ وَلِتَأْدِيبِ الْأَطْفَالِ قَبْلَ الْاِشْتِغَالِ
وَتَفَرُّقِ الْبَالِ ❁ قِيلَ لِلْإِسْكَنْدَرِ إِنَّكَ تُعَظِّمُ
مُؤَدِّبَكَ أَكْثَرَ مِنْ تَعْظِيمِكَ لِأَبِيكَ فَقَالَ إِنَّ أَبِي سَبَبُ

وَلَا تَصْحَبَ الْأَتْقِيَاءَ هَذَا لَعَمْرِي فَازَ كَيْسًا مُنْجِحَا

حَيَاتِي الْفَانِيَةِ وَمُؤَدِّبِي سَبَبُ حَيَاتِي الْبَاقِيَةِ ❁
قِيلَ لِحَكِيمٍ مَنْ أَنْعَمُ النَّاسِ عَيْشًا قَالَ مَنْ كَفَى أَمْرَ
دُنْيَاهُ وَلَمْ يَهْتَمَّ لِآخِرَتِهِ ❁ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلِّمْ

فَقُلْتُ نَسِيمَ الرِّيحِ أَدِّ تَحِيَّتِي إِلَيْهَا وَ

مُشْفِقُهُ الْعَبْدُ الْمُذْنِبُ الْمُفْتَقِرُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ الْمَجِيدِ
مُحَمَّدُ مُؤْمِنُ عَبْدُ اللَّهِ الْمَرْوَارِيدِيُّ غَفَرَ لَهُ فِي شَهْرِ سَنَةِ

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

حمد سپاس بی قیاس حضرة واقف الاسراری را سزد که دیوان ارزاق و موقوفات کاینات بمهر وانهٔ

ارادت و مشیّت اوست مالك الملکی که رفع بنیان سبع طباق نشانهٔ عرفان حکمت بی علّت اوست

عالم الخفیّاتی که مدرّس مدرسهٔ انا افصح العرب والعجم و نقیب دار السیاده بسطاح حرم

کبریاش شافیهٔ کافیهٔ اوغاینا القصوی کیمیای سعادتست و ارشاد کافی وافی او مفتاح ابواب


اللهم اهدني رشدي
واعذني من شر نفسي والسيـ
وكلكم راع وكلكم
مسؤول عن رعيته
منقذه العبد المذنب عبد الله
سلمه شرفه الله وقوى

ابجد هوز حطی کلمن

کلمن سعفص قرشت

ثخذ ضظغ فبدك

اتاه الندا یا سید الرسل لا تخف انا الله منجیک بالنجاة تبدا

الی العرش والکرسی احمد قد دنا وفوز مرامک فوره یتلالا

اصلی صلاة تملا الارض والسما علیک مزلة اعلی العلی منبوا

اقم مقاما کلما یقیم فیه مرسل وامست له حجب الجلیل تطوطا

قیل لبهلول اتعد

بسم الله الرحمن الرحيم

ابجد هوز حطی کلمن کلمن

قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الایمان
بضع وسبعون شعبة والحیاء شعبة من الایمان وافضلها
قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی عن الطریق ٥

کلمن سعفص قرشت

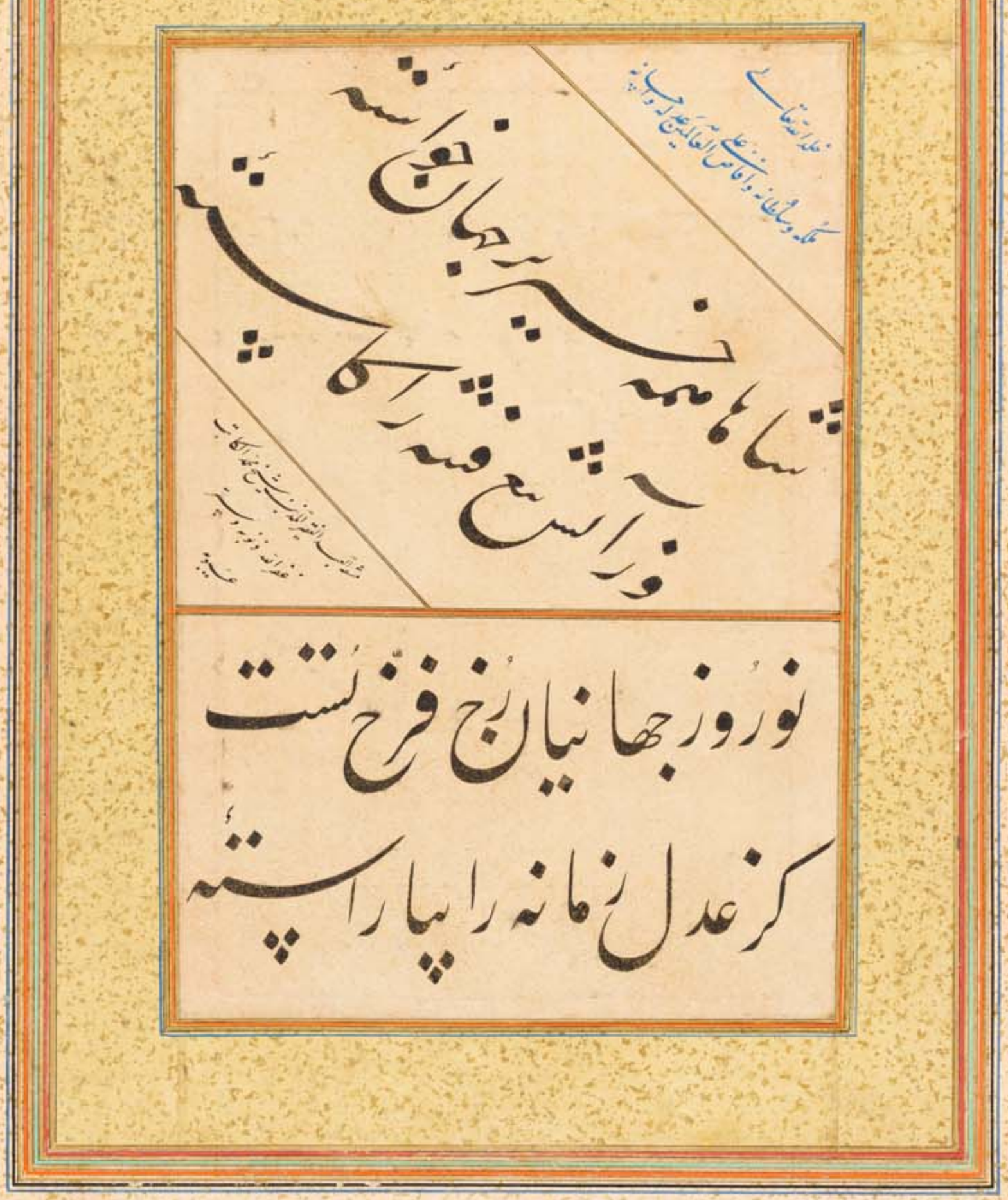
وقال رسول الله صلوات الله علیه وسلامه
ذاق طعم الایمان من رضی بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد رسولا
وقال صلی الله علیه وعلی آله الطاهرین وسلم بنی الاسلام علی

ثخذ ضظغ لا اللهم صل علی

چون مرا پیش تو یاری مبارک بادنیست
گر رسد صد زخم از و بر جان دلا افغان مکن
زانکه خونی نازکش طاقت فریادنیست






نوروز جهانیان رخ فرخ نست
کز عدل زمانه را بپیرایسته

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

بروی متوسط میان سطبری و باریکی و درازی و کوتاهی

دلیل اعتدال است در قبض و بسط چشم سیاه بزرگ دلیل نهایت

کاهلی است چشم خورد دلیل سبک سیاریست

چشم متوسط دلیل وقار و سبک رویست چشم فرورفته در غو

دلیل مکر و حسد و خباثت است چشم برجسته بلند از رو

دلیل بی شرمی و نادانی و بخل است چشم زدن بسیار

و زود دلیل مکر است چشم زدن دیر دیر دلیل کم فهمی

و بلاهت است چشم معتدل در سرعت و بطی دلیل عقل و

و فهم است چشم سیاه سیار دلیل سودا است چشم ازرق

دلیل بی شرمی است چشمی که از غایت ازرقی

بسفیدی مایل باشد دلیل ترس و جبن است فراخی
سوراخ بینی دلیل حدت و غضب است بینی معتدل
در بلندی و پستی و فراخی و تنگی دلیل صحت باطن است
دهن فراخ دلیل شجاعت است دهن تنگ دلیل جبنست
لب سطبر دلیل حماقت و طبع غلیظ است لب باریک دلیل فهم
و لطافت طبع است پرخی لب دلیل نکوست سفیدی
لب سهل است دندان کوچک و کشاده دلیل ضعفست
دندان دراز و بزرگ دلیل شر و فتنه انگیزیست دندان معتدل
دلیل راست کفن است دندانهای کج و ناهموار دلیل مکر است
زنخ باریک دلیل سبکساری و خفت عقل است

مامب مج مدم مس مش مض مط

مع مف مق مک مل مم من مه مھ

ملامی یے ماہب ہج ہد ہز ہر

منس مش مص مط مع مف مق مک

ماک مال مام مم من مو مہ مھ ہہ

ہھ ہلا ہی یے تمت

حاجت حج خدر جر جز جر جس جش

خص حط حع حف حق حک حل حم حن حو

جه جهه جهـ جلاجی جیے ساست

سج شد شد سر شر سس شس شص شط

سع سف سق سک سل سم سن سو سه

سپه سلاسی سپے صاصت

دلیل لطافت است و کیاست

آتشی دلیل سپیاری خون و شتاب زدگی و دیوانگی

و زود خشمی است بی علت دلیل خبث باطنست

دلیل اعتدال است در اخلاق حمیده

صافی دلیل حیاست سپیاهی مایل بزرد دلیل

مایل دلیل خلق بد است دلیل فطانت است

که بر و عروق و اعصاب باشد دلیل مخاصمت

و ناسازگاریست دلیل خبث و نادانی است

دلیل کاهلیست دلیل اعتدال است

در الفت و موانست با مردمان درمیان دو ابرو

وپشایے از جانب سر بجانب پشنی دلیل عما پے

وغضب اپت کشیدہ از جانب صُدغ

بصدغ دلیل زیرکیست بپیار بر پشانے

دلیل لاف زدنپت دلیل اندوہ اپت

تا صُدغ دلیل تکبر ولاف زدن اپت

دلیل اُلفت اپت دلیل بہجت اپت

وشادکامے کہ از جانب پشنی اپت دلیل

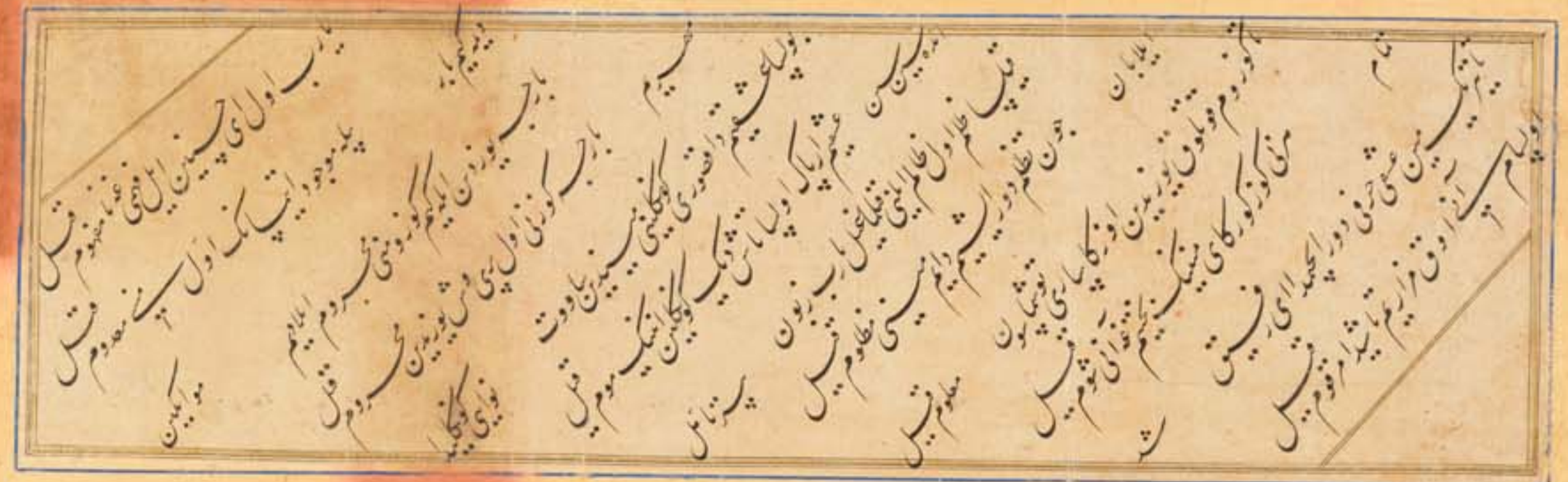
خصومت وفتنہ انگیزیست کہ از جانب پشنی اپت

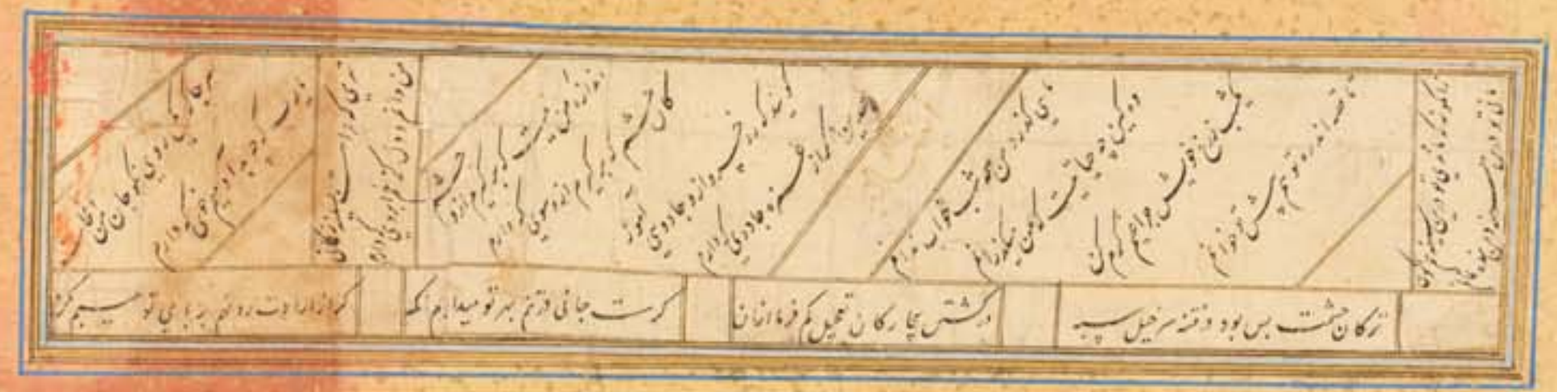
واز جانب صُدغ بلند باشد دلیل املہی وتکبر

ولاف زدن اپت دلیل بہجت وشادکامیست











سِوَى ٱلتَّمَامِ ضَمُّوا وَاكْسِرُوا فَتْوَالِهِمْ وَيُكْسَرُ فِي ضِيقٍ مَعَ ٱلثِّقَلِ دُخُلَّا

إِذَا سَكَنَتْ فَأَمْرُ ٱلْفِعْلِ هَمْزَةُ فُوزَ شُرْبُهَا

حَرْفَ مَدٍّ مُبْدَلًا ۞ وَيُبْدَلُ فِي ٱلسُّوسِيِّ كُلُّ سَكَنٍ

وَبَارِئِكُمْ بِالْهَمْزِ حَالَ سُكُونِهِ وَغَلْبُونَ بَاءٌ بُنْدُ

وَإِنْ حَرْفُ مَدٍّ قَبْلَ هَمْزٍ مُغَيَّرٍ يَجُرُّ قَصْرَهُ وَٱلْمَدَّ

مَازَا ٱلْعَدْلَا

مِنَ ٱلْهَمْزِ مَدًّا غَيْرَ مُجْذُومٍ اهْمِلَا وَعَنْ أَكْثَرِ ٱلْقُرَّاءِ تُبْدَلُ وَاوُهَا ۞

وَكُلٌّ بِهَمْزِ ٱلْكُلِّ بَدَا مُفَصِّلًا وَقَالَ ــــــــــ

خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ ثُمَّ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَفِي ٱلْمَدِّ

ثُرَا ٱلْخُلْدُ وَٱلْبَعْلِ فَاشْمُلَا وَقَالَ ــــــــــ

مناجات امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه

لک الحمد یا ذا الجود والمجد والعلی — تبارکت تعطی من تشاء وتمنع

الهی لئن جلت وجمت خطیئتی — فعفوک عن ذنبی اجل واوسع

الهی وخلاقی وحرزی ومؤملی — الیک لدی الاعسار والیسر افزع

الهی لئن اعطیت نفسی سؤلها — فها انا فی روض الندامة ارتع

الهی تری حالی وفقری وفاقتی — وانت مناجات المخبة تسمع

الهی لئن جئتک وطردتنی — فمن ذا الذی ارجوا ومن ذا اشفع

الهی فلا تقطع رجائی ولا تخ — فؤادی فلا فی سیب جودک اطمع

الهی اجرنی من عذابک انتی — اسیر ذلیل خائف لک اخضع

الهی انی ابتلیت بحجتی — اذا کان بین فی القبر مثوای ومضجع

الهی ذنوبی قد طمعت عفوک یوم لا — بنون ولا مال فنالک تنفع

الهی ذا لم تعف عن غیر محسن — فمن یعف بالهوی یتمتع

الهی اذا لم ترعنی کنت ضایعا — وان کنت ترعانی فلست اضیع

الهی لئن اخطأت جهلا فربما — رجوتک حتی قیل من هو بخدع



فی التوحید

مینی کد اینیتب اول شاه حمدین ایلیارادا

که شاهلار سیشهی یکلدی کدالاریغه کدا

جلالی بلغیسن خشخاش حقه سی تینکلمغ

قویاش چراغی که عالم غه یاندی نور وصفا

فی التوحید

ای حبیبینک دیکلب چمله نیکده لا احصی ثنا

اول عاجز بولسه وصفینک کم قیلا الغای بانا

کام و راحت دور سنینک شوقونک داغی اندوه و غم

عیش و عشرت دور سنینک عشقینک داغی درد و عنا

کنج تابسه منعم اولماس کمنی سین قیلسانگ فقیر

کنج تاپیلس اولماس گمکاسین سانگ عنا

کراولماسه اینیک امری فلک بوسرعت ایله

اوزاوزیدین حرکت ایلای الماغای اصلا

تبارک الله اول صانعی که حکمتی دا

عظیم جابل ایرورکیم که اوزینی دیردانا

کوکلوم ایتیب معمور مهرینک پرتو ایلیکن فیلمایل

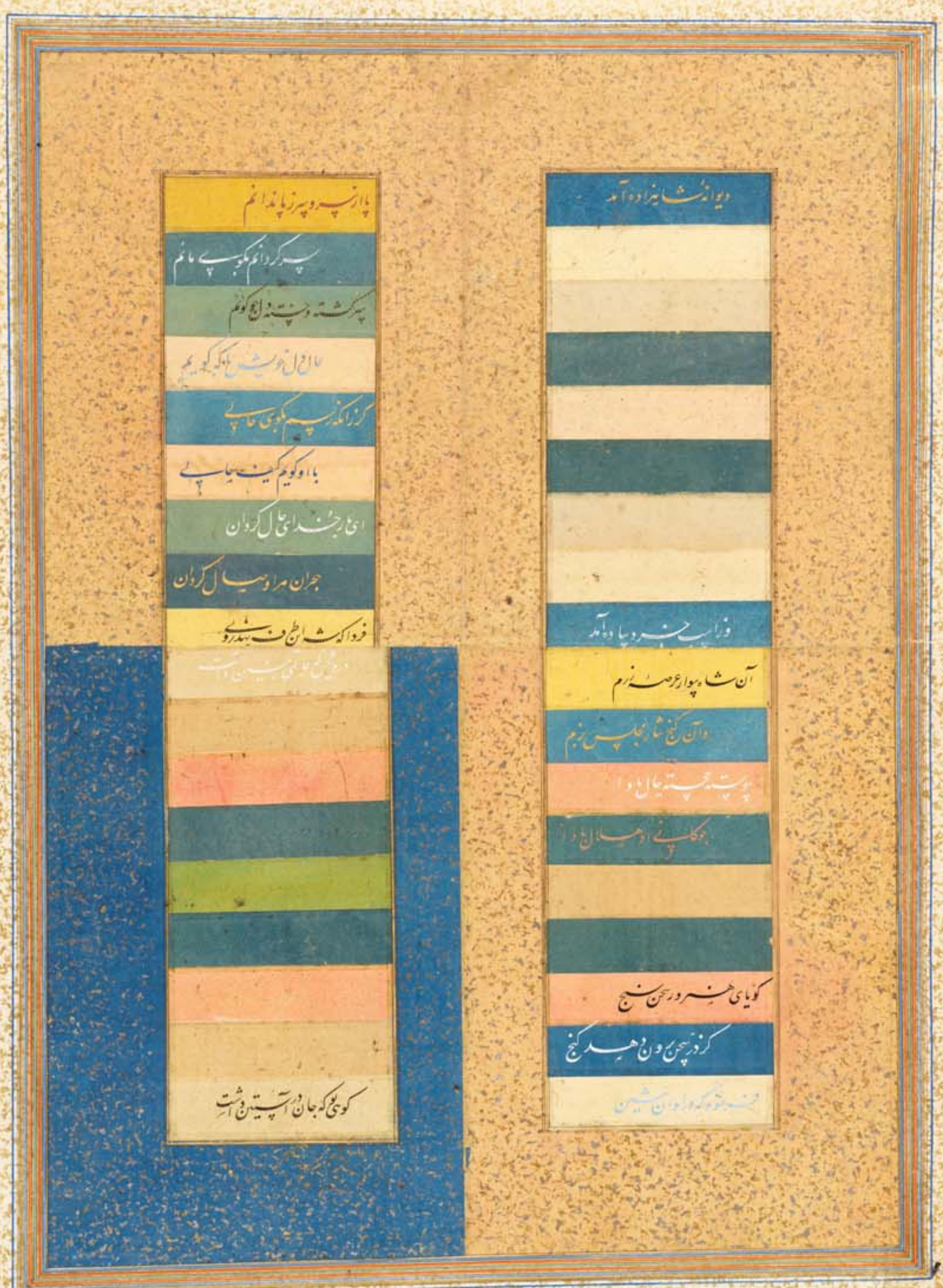
پس الله تعالی حرص هوس طرحین بنا

اورکادین بنکا قیلغاج قفل اوزونکا آشنا

طلب ایچرا اینیک ایچره یول آزیب سرشته مین

لطف ایتیب عشاق ارایا رب نوا مبذول مصیب

تا جسینی تینک مقامی بولسه بو دار فنا


دیوانه شاپیزاده آمد
وزایب خنجر و پا داد آمد
آن شاپیوار عرصه نرم
وآن گنج نثار مجلس بزم
چون چشمه چشمه جان داد
بوکلپنی دمیان داد
گویای هنر در سخن سنج
کز در سخن رون دهد گنج
پارتپسر و پسر زپاندانم
سپر کردانم بکوی یارم
پیر گشته و پشته دل جوانم
حال دل خویش با که گویم
کز دامنه سپم بکوی یارم
با او گویم گیف جاپی
ای بر خندای جال گردان
جران مرا و میال گردان
فردا که شاطن ف بهدرو
کوی لو که جان در آستین دشت

خواهم ربیش فیاد جون کی پی

یا کوی برون برم زمیدان

یا پسر خم جوگان میدان

زین کونه بخود خیال می بست

یه کوی زره جال می بست

شخصی همه سال همدمش بود

کو در همه حال محرمش بود

از هر که برین بساط پیه بات

جوکانی عشق پشت با خت

زین حال خبر نیافت مجنون

وین سپله در نیافت محنون

از عالم سر جو با خبر بود

کویی که نه پشت با خبت سه بود

وین خم جگاکشید فرهاد

آن بود و کرد بی سپر و پا پی

از نقد مراد بی نصیبی

سودا زده سیاه بختی

افتاده جو سایه در نشیبی

هم چشم ترش سپیه بهاری

برپای دلش زعشق بندی

برگرد دلش ز هوا کمندی

شهرا جوزد و یک نظر وید

حیران شد و جان خود در وید

پیر بر سم اسب شه نهاده

ایه زیرای عزم شاه

کز غایت مه آورد ماه

هم کوی زکوبه کو اکب

هم میل زراز شهاب ثاقب

دارند ز اثر قبوس دشمن امید

تا کوی زمین و آسمان هست

جوکان هلال در میان هست

لیلی زنی که داشت مجنون

در پیله مزار مجنون

صد ترک غلام بر نشیمن

در زلف هزار من نهان داشت

در هر چینی هزار جان داشت

آهوی ختن بگرد پایش

بر تارک او زرین کلاهست

بر هاله ماه پرنیان هم روی

از خویشم اگر دمی رهایی

بازار نی من دو اسبه آیی

بشنو سخنم که سر بسر پند است

دست تو ز من همیشه بالاست

بر تارک اگر ز نی هزارم

آینه چین نموده در زنگ

تا نو گویی ز گیسوی او

در چین قبای هزار جان داشت

بر جم زده صد نگار بر جم

در جرعه تو سپوده بر زمین سر

دست من و گردن و صیالت

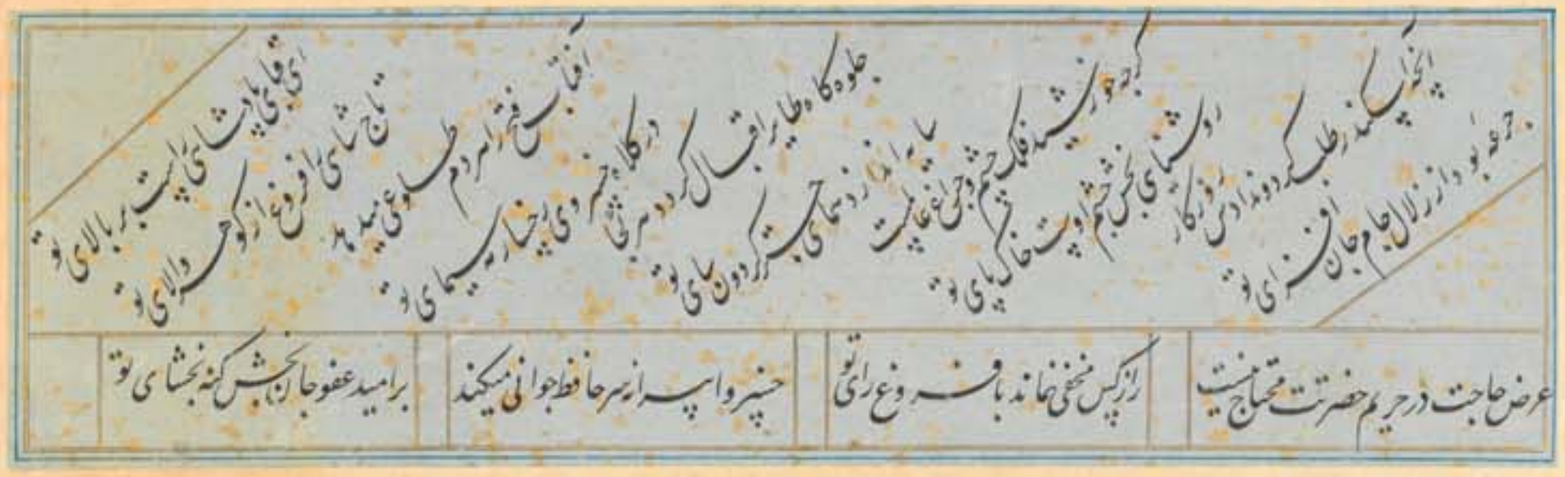
دنبال تو جمله بسر گردم

کار من اگر چه درهم از تست

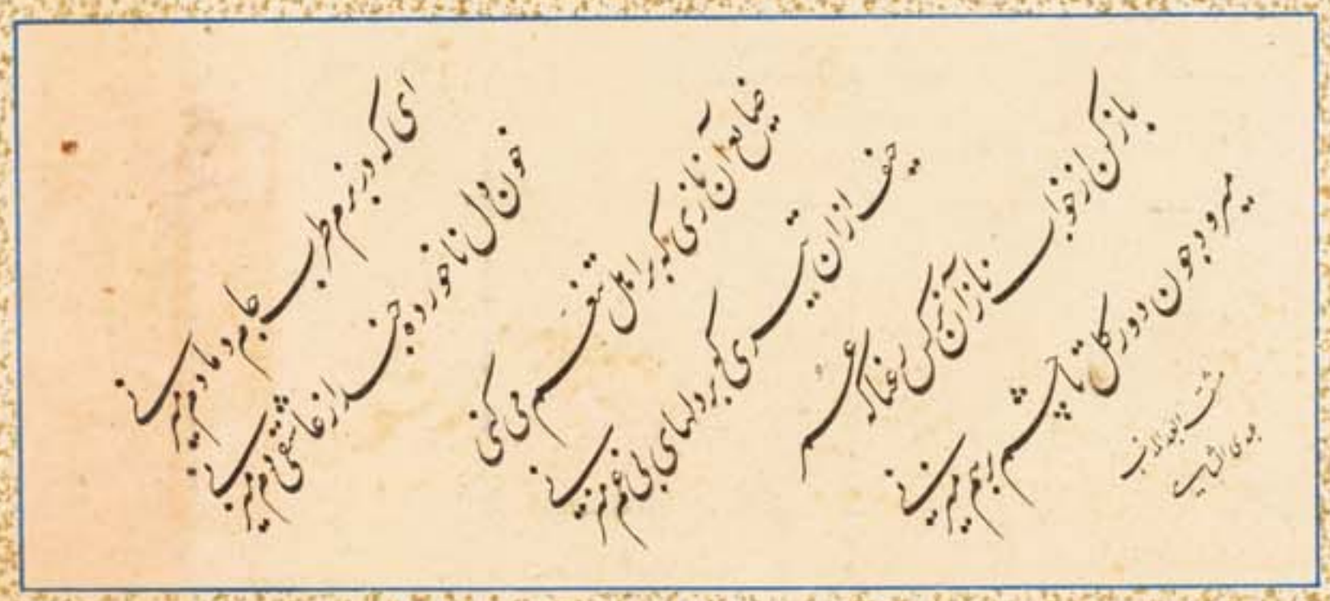
این سر که کشیم ز بت پرستی بت

وین بت پرستی من ز تست




عرض حاجت در حریم حضرت محتاج نیست
راز چکس مخفی نماند با فروغ رای تو
چنبر وا پیرا نسر حافظ جوانی میکند
برامید عفو جان بخش کنه بخشای تو





قص قط مع قف قو قك ف ل

قسم قم قن قو قه ف فلاني في







آب حیات من گریم از من دریغ داشت — خاک رهش شدم قدم از من دریغ داشت

من بر لبش نشسته ز هجرش بزور زخم — او بر لبش ز بوز غم از من دریغ داشت

گه گه بهوی او شدمی زنده پیش ازین — آن نیز باد صبحدم از من دریغ داشت

صد دوست پیش کشت نه من بیزد و پسیم — تعجب شد که این کرم از من دریغ داشت

بر دیگران نوشت بسی نامه وفا — در حاشیه سلام هم از من دریغ داشت

من از سر قلم زدم آتش زد و داه — او دوده از سر قلم از من دریغ داشت

کاغذ مگر نماند که آن نامخدای ترحم — از نوک خامه یک رقم از من دریغ داشت

کردند اکر و فاکم و کر پیش دوستان — او مرجع پیت پیش و کم از من دریغ داشت

خسرو چگونه بند کند صبر را که یار — موییست زیر لب خم خم از من دریغ داشت

ای مطربِ حریف بساز این چه جای عشرت است
ای ساقی بیار بادهٔ گلرنگ و بربط است
ای دل طلب مکن گل و نسرین که در چمن
ای آنکه بر کنار چمن سرو میچمی
ای آنکه بر کنار چمن سرو میچمی
ای آنکه بر کنار چمن سرو میچمی

یا من لیس لی سواک ملجا

بعفوک من عذابک اتشجیر

انا العبد المقر بکل ذنب

وانت الیه الصمد الغنی

وان عذبتنی فالذنب منی

وان تغفر فانت له جدیر



حضرت خواجه عبدالله
انصاری قدس سره می فرمایند:
الهی اگر عبدالله را بخواهی
کداخت دوزخی دیگر باید آلا
او را و اگر بخواهی نواخت بهشتی
دیگر باید آسایش او را



هو الملک الوهاب

حسب حکم مالک الرقاب اعمل العاطم المکوک من اللئام انهار القناة العرشا الصابر علی البلوی الله علیه والله الحسنی صورت رفع منصور تمت

امداد از نزد کمال الاستحقاق والی الاقتدار علی الاطلاق ملجا الکسر حسن ابدال الاوقات مدد خش اولیاء قال حضرخان

مهد الله قواعد مملکته ولا زال معدلته واصل معنی رکبه الله آنی قوس رفع طغیان شکن بغای معانی ده واصل اصوالی صورت مصباح آصف لیلان

خوش عالمیان سوی مسلح میسل می کند معشوق سلم عزیز کم کند قال الله تعالی والصلح خیر

حاق الله حضرت محمد کمال ما حاله صلی الله علیه وسلم اصوص مصباح اطلس مسعد الصوص وصاع طلای رفعت حسن سلامه مخزن عدل المتعاله حسان لیلان انزاد

سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بکم بخش سلم سلام الحسان مرفع الوشل لطف فرمود مسلح سنبل

سلام علی حضرت محمد شریف سلام علی نفس معترف حواله رفع موصوف لمعان کابین الکاتوس والمحان حواله آمد آمد آمد است

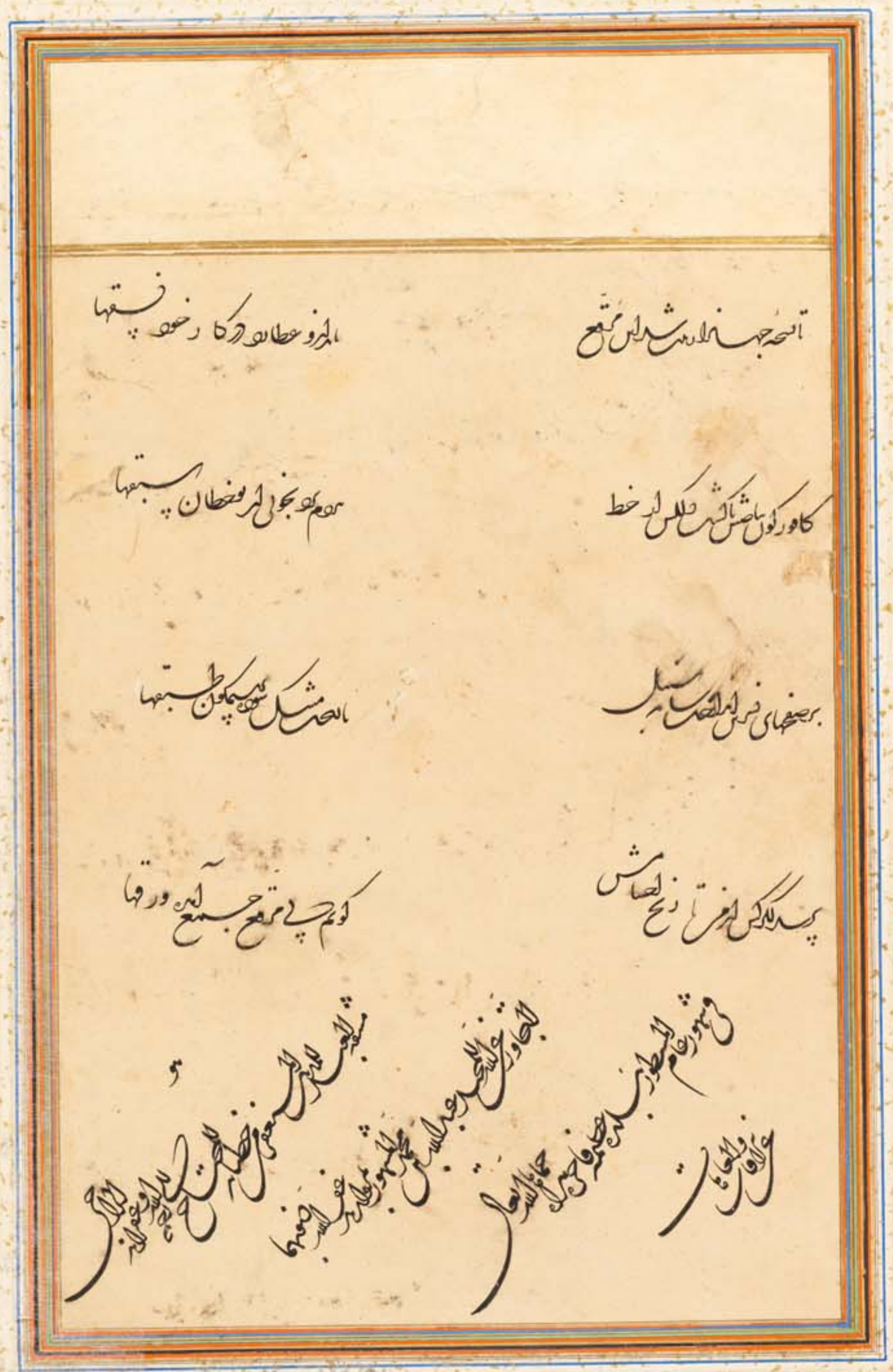
مزاله حضرت محمد لرسنا والمجد حاله الصوف فالحسان ساحه ساحه ان میدان وهو الرحمة حوض کاکرد مسعد صالحین راله اصطبل الحسنات

رباض طاله اوصاف هوق الخصائل الدای حاوی لسان ان بند لله الحسنا الی الابد ویقی المکلم معاهد وصلح معالی مصطفی قلم محمد سلیمان وکلام

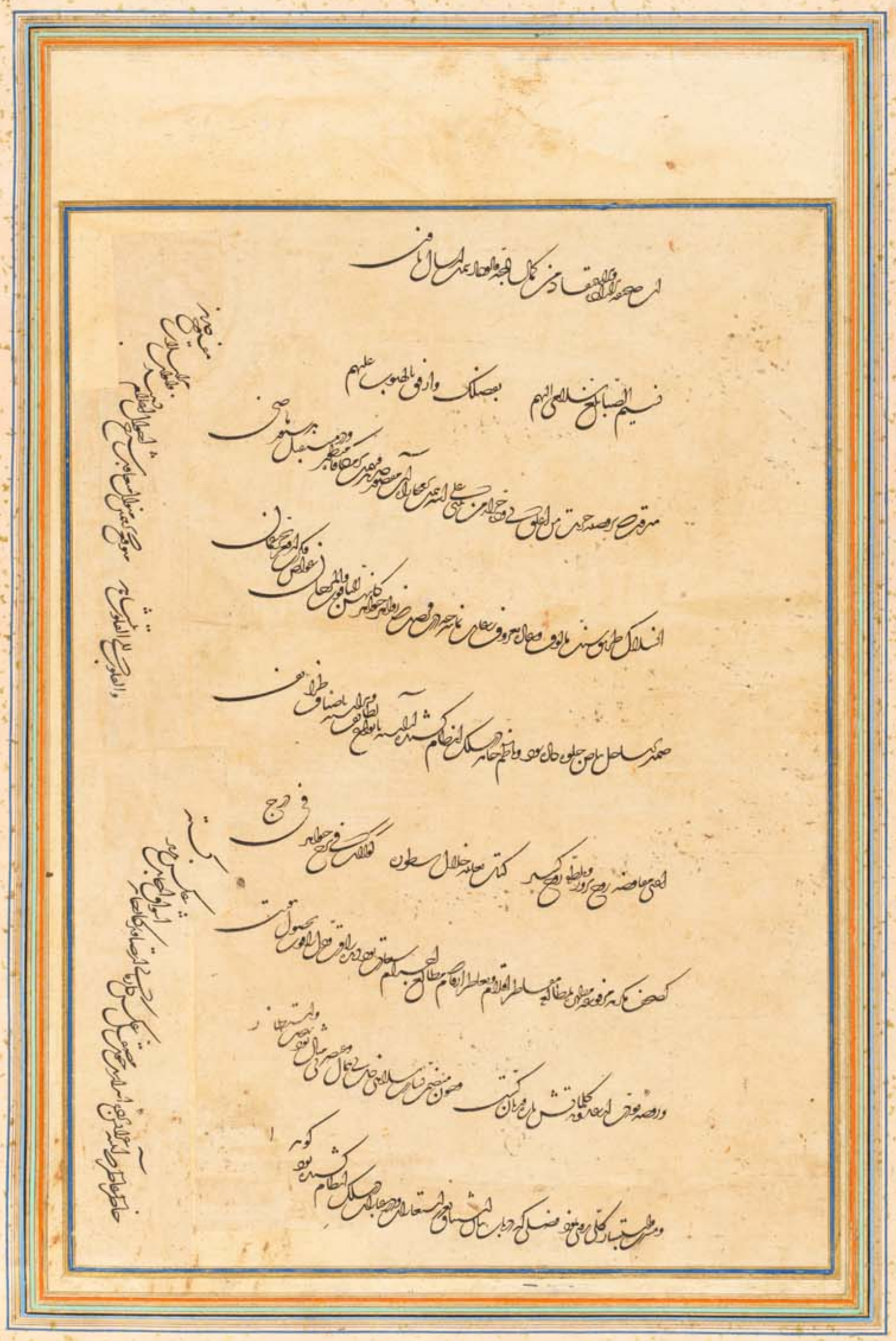
حرره احوج العباد الی الله الصمد محمد بن عبد الله الشافعی عفی الله عنه الخاشی

لصلح الله تعالی شارسم

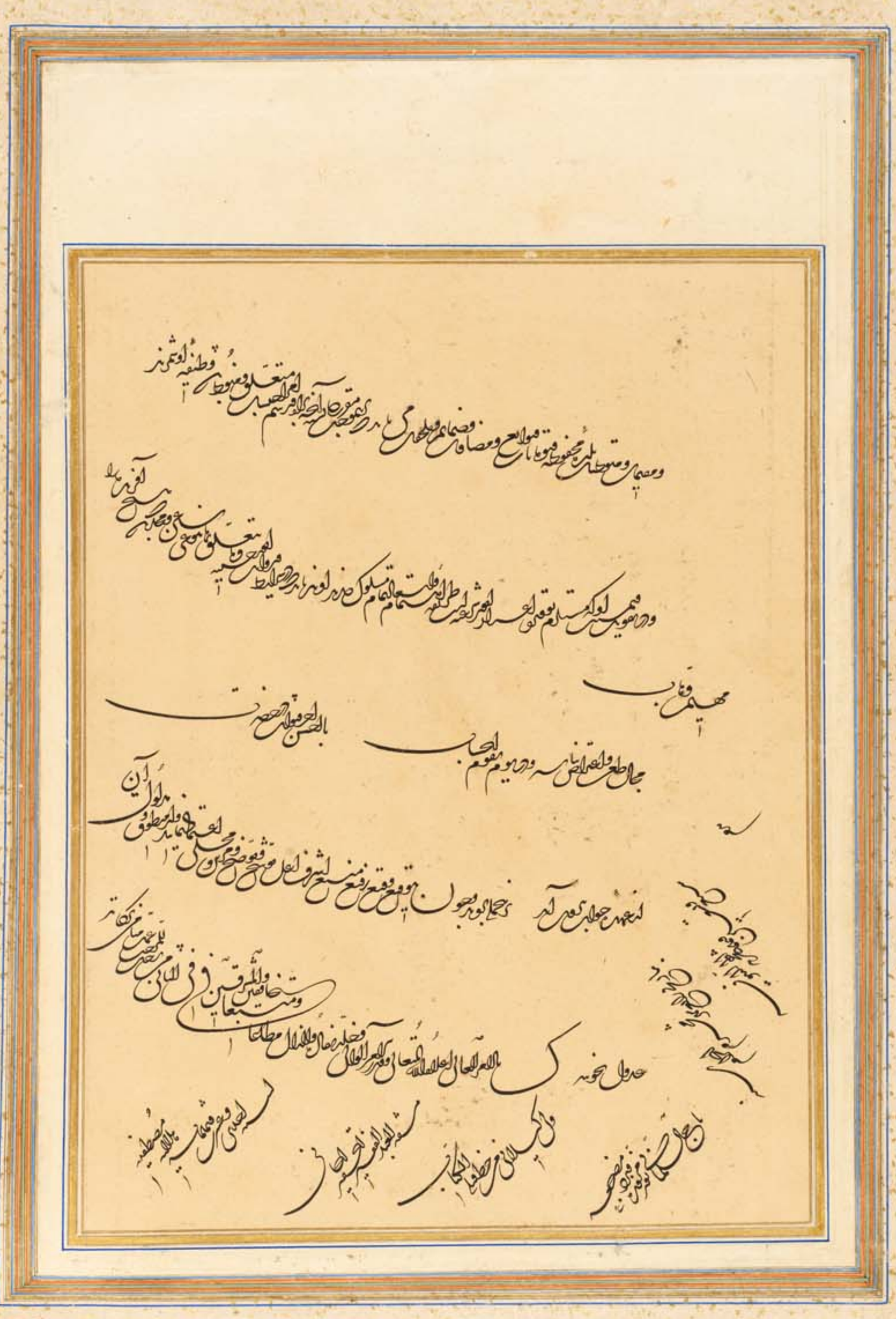
هو



وکاسیات تمت







هوالغنی علی الاطلاق

ملک مجید



هو

صنایع مانع جمعی ترصیع جنس آن سبع جمع قولنج صاحب ومسالم ضلت للعبدی قاری اسکلیپ اصول اکلیپ مکوبار وکوس مکوس موقعات

حرف ادریس قفار لغس وصایف طایف شای حواجب رطلس معالی محرکان مضاعف وسع کالای معلس خاک لغ لاس رطلس عطلان توقعات

لزاوی موقع معلق لزه طی مساحل لغس حلق حلس وعلق کلس آن صانعی حلعه سرق نطوا بوح خال رحلیک کاس خاد

انا صبح قرار اوی نقوش مکوس سلام سلامکی لقطها نهال

وروفا صدوق کلان محیط مرکز حبوط حایز مقصود رش مطلع صدف آدم الحمد اسلاد وعلمای مکوس مصوغ نوق

منش رسل سلامک شغال ای خطوط افلاک معجزهای توم لولال اصر فسر کنت نیاوادم للهای سه فالطین

لهام ارسد شک ه لغس آن ذکاوای اوطال الزمن وقع لشه مهوس زن لغس ای کلخوا عام اولهم علام آدمین

السمیع العلیم بردای ارباب الباب بوشیدن غنی مهیب مصمون

أأت أظاهر عنوان الباطن ترصیص بناء ظواهر من أثر تأسین بناء بواطن

وحولت بارد معارف شعار آن مدارس کامکار صدر رشید معاقد بنیز دفنون

تمهید قواعد ارکان اخوت نصب العین بصیرت حقیقت سانح نصاب کمال

وضابط نصب اقبال تعلق بوف ونفی خشتی هشتی ونفی طینتی طبیتی

یابد قرار اینه نیت سان مصروف صفوف نقد صروف یان بنیت تعدم صاحب

حولتی ومقدم اهل مرتبتی فروزنهاء روض وزضوان ونور وصفاء حبر

کیف کما قیل

سزاین مقام نه از هر زان ناکهم رحنه روزه بقا اعتبار لاشاید

سزای دام عنایت نیکبخت را بود صدیقه عمرم بدام آید

وموصوف از خشه سرای مشیر الارکان موطن الانسان لیت المتن

بکوی خنایان عزز الله

دعز البلیات والعلات

ناصح الملوک والسلاطین طالب سعیهم الصالح للمسلمین خواجه حافظ

حفظه الله تعالی فی عون عنایته وصانه شر نفس متجدد فی حور حمایته آمین

واز جمله شرف کنز منزل متبرک یکی آنست در مدین خراسان شرفها الله

رفعت بنیان ناقه وقد روی فی حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم روایة عن ابن مسعود

أنه قال رسول الله صلوات الله علیه لیلة أسری بی إلی السماء

رأیت فی الجنة الرابعة قصرا من زمرخ فقلت لجبریل

هذا القصر لمن قال یا محمد هذا رباط تشفقه أمتک

أرض خراسان خصوصا دار الإسلام مرو صانها الله

ما من عام حصر خیر إلا نبأ علیه من الصلوات أفضلها ومن التحیات أکملها

برکة ملکه ومدینه فخر الله تعالی وکرمها وبأن أن عز أحرار ناقه حنظل

اللهم حبب الينا المدينة كحبنا مكة
او اشد وصححها وبارك لنا في صاعها ومدها وانقل حماها فاجعلها بالجحفة
وفي موضع آخر لا يكيد اهل المدينة احد الا انماع كما ينماع الملح في الماء
قال الله سبحانه وتعالى في محكم كتابه ومعكم خطاب
لبلدة طيبة وربّ غفور حريم آن دار السلطنة دشت آسمان درهوا
آستان بوسش همه متحنى وروى آفتاب از خاك راهش كسب نور
خاكس غبرى خلد برين وآبش دشكل ماء معين مرتع افاضل انام
ومرتع اكابر انام ومطاف طوائف امم وقبلهٔ حاجات آدم
طينش ماخاصيت كيميا وهوايش ناهلت عنبر سارا معارف مجاورانش
رفعت حيران مرتبه كردون اشتباه آن دين آثار از نتايج طبع وقاد
وخاطر نقاد حضرت سلطان اعظم مغفور مارشاه اعلم مبرور جلال الحق والدين
شاه شجاع انار الله برهانه شعر مناسب مقام يا آله

بحلم اهل زمانش رسيز احسانند
بحكم خلق جهانش مطيع فرمانند

از آن دو در نبهر از غبار موكب اوست
خاك درگه او كحل چشم اعيانست

زهر معدلتش شيرهٔ جنح دين
حسن محاسن آن چشم عقل حيرانست

ضياء طلعت مخدوم زادگان جهان
زبلعهٔ طعنش شمع هفت ايوانست

از آن لآلى اصداف سلطنت ذات
فروغ نور خصوص نور عرفانست

ملازمان درش جمله شهريار كفو قمر
ز روى هر يك از آن نور بخت رخشانست

بعلم و عمل محاسب بفضل و بذل و هنر
ثناى هر يك از ايشان حكومه كيد عقل

همه عاطفت شاه كامران و رؤف
دعاء دولتشان ورد تاج سلمانست

ظلال جتر همايون او مخلد باد
بفرق عالميان تا بحشر كه دانست

شدست ضابط تاريخ قصه هر هراة
اسرار فيض رحمانست

امنوارم از آن يمن همت عالى
خزانهٔ در مطرا لله مزار خلقانست

جو عطر عذر فشاند خامهٔ منشى
حريم طريقه دمى را بجاى ما وانست

مشارك الشيخ الرئيس رئيس حضرت شيخ الاسلام لس

ومركز آن حاوي رموق فطاحل اهل عصر ومهاجر ماصاحب مسند علمه روضه منوره ومرقد مقدسه آنحضرت لبت

سمي سمي السلطان ناصر محمد خلد الله بحصول المسرات عمار آن بقعه شريفه وفوق باهل وعيال وعشاير وعمار آن حضرت شيخ الاسلام

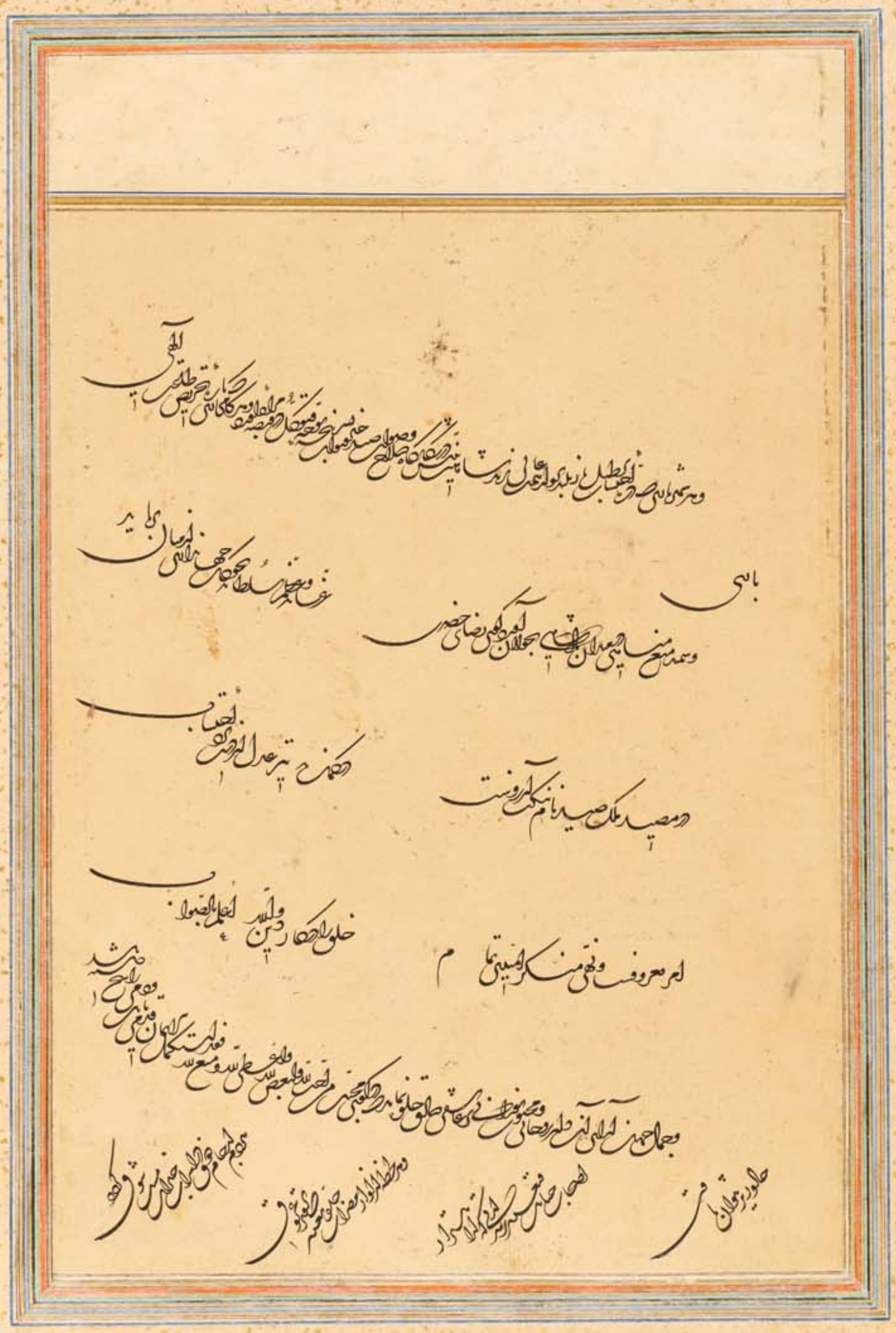
اعاظم المشايخ والسالكين ملاذ الواصلين والكمل ومصباح الكمال ومعاذ السالكين خلاصه اشراق آل طه وسر مغزالحق والحق خواجه علي الكبر

مصروف ومعطوف كشت سالس معنى حقيقت لكل في حق حقه ماكان وما يكون واعطى الخلق ما يستحقون ولا يزال الله ما نهار

مرجع مسترشد الشيخ الاسلام والمسلمين مركز دوائر وقطب اوتاد مقربه حضرت شيخ الاسلام والمسلمين ملاذ الكبار في العلم والاعتبار

تعويض فرمودم الضلال الحوال عال آنجا مضلاي تقاضا موفور آن مرقد مقدس بالتمام والكمال

بمنه تعالى طلال ارشاده



هو

D
1037









۲۸۱۸
۱

